

رژیم و مسئله آزادی در ایران

درباره دولت و انقلاب آتی

در کردستان عراق چه می گذرد؟

مسئله جنبش فلسطین

بحث آزاده حزب پیشتاز انقلابی

فاشیسم و بنا پار تیزم



کارگران جهان متحد شوید

فهرست مطالب

سوالگردد

- ۱ به مناسبت آغاز چهارمین سال انتشار دفترها. هیئت مسئولین

سرمقاله:

- ۷ آیا رژیم قادر به اعطاء آزادی است؟ م. رازی

بحث:

- ۱۱ چند نکته درباره دولت و انقلاب آتی. م. رازی

مسئله مالی:

- ۱۶ نظری به وضعیت سیاسی کردستان عراق. مصاحبه با ث. و. (۲) ۱۶

تجارب محافل کارگری:

- ۲۲ اعتصاب در تعمیرگاه وابسته به ایران ناسیونال. فرزانه

مسائل بین المللی:

- ۲۴ درحاشیه قرارداد غزه-اریحا. م. افشار

تقریریم سیاسی:

- ۳۱ فاشیزم و جنبش کارگری. از نشریه کندوکاو-بخش ۲

بحث آزاده:

- ۳۸ چرا "سرمعمار" حق تقدم می خواهد؟ مهدی رضوی
در مورد حزب پیشتاز انقلابی - پاسخ به مقاله رفیق بداله

به مناسبت آغاز چهارمین سال انتشار دفترها

پاسخ به برخی از سؤال‌های خوانندگان

با انتشار شماره ۱۹، چهارمین سال انتشار "دفترهای کارگری سوسیالیستی" (دفترها) آغاز می‌شود. در سال گذشته، طرفداران این نشریه ۶ شماره دفترها را در مورد مسائل جاری ایران و بین‌المللی؛ و همچنین مطالبی در مورد معضلات جنبش کارگری در ایران انتشار دادند. بخش "بحث آزاد" نیز با استقبال خوانندگان روبرو شده و تعدادی از دوستان زحمت کشیده و مطالبی برای آن ارسال کردند - که به تدریج انتشار می‌یابند. در کنار انتشار دفترها، "نشر کارگری سوسیالیستی" نیز اقدام به انتشار متون عمومی‌تر و کلاسیک جنبش کارگری کرد. مضافاً بر اینها، طرفداران این نشریه امیدوارند که در سال آتی با همکاری عده دیگری از دوستان علاقه‌مند مبادرت به انتشار نشریه‌ای دیگر کنند تا مسائل جنبش کارگری را در صفحات بیشتر و مفصل‌تر در اختیار خوانندگان قرار دهند و از این طریق دخالت بیشتری در درون پیشروی کارگری برای تدارک انقلاب آتی انجام دهند.

در سطح عملی، طرفداران این نشریه با شرکت فعال در کمیته‌ها و انجمن‌های مختلف و با همکاری با سایر گرایش‌های کمونیستی و کارگری در دفاع از پناهندگان سیاسی (به خصوص در ترکیه) گام‌هایی برداشته و به این کار نیز ادامه خواهند داد. شرکت در سمینارها در مورد مسائل جنبش کارگری و کمونیستی و کوشش در راستای دستیابی به راه‌حل‌های عملی جهت حل معضلات موجود، نیز یکی دیگر از فعالیت‌های طرفداران دفترها در سال گذشته بوده است.

طی سالی که سپری شد، نامه‌های بسیاری از خوانندگان این نشریه در یافت شده است. حمایت‌های معنوی و مادی دوستان خواننده، طرفداران این نشریه را در ادامه راهشان مصمم‌تر از گذشته

کرده است. از آنجایی که امکان انتشار کلیه نامه ها در این نشریه نیست، کوشش شده است که پاسخ دوستان از طریق مکاتبات کتبی انجام گیرد. اما، برای آشنایی سایر خوانندگان به مسائل مطروحه، رئوس اصلی سؤال ها را طرح شده و سپس پاسخ آنان به اختصار در همین جا آورده شده است. اما قبل از آن لازم است از کلیه دوستانی که برای این نشریه نامه نوشته و با تشویق و یا انتقادات و یا اصلاحات، نشریه را غنی تر و طرفداران آن را در ادامه کارشان راسخ تر کرده اند، تشکر شود. سؤال های عمده به ترتیب اهمیت (و تقسیم بندی شده) به شرح زیر هستند:

سؤال: سابقه سیاسی شما چیست و به چه جریانی وابسته هستید؟ آیا

تروتسکیست هستید؟

پاسخ: فعالین "دفترهای کارگری سوسیالیستی" از سابقه های مختلف آمده و به دور یک "اهداف و اصول" مشخص و یک ساختار تشکیلاتی دموکراتیک گرد آمده اند. افراد متشکل در درون آن، عمدتاً از طرفداران سابق نشریه "سوسیالیزم و انقلاب" (که خود در ابتدا از وحدت میان "حزب کارگران سوسیالیست" و بخشی از سازمان چریک های فدائی خلق "سچفخا" - اقلیت شکل گرفت)، سچفخا (اقلیت) و عده ای از سابقه فعالین سازمان های تروتسکیستی اروپایی هستند. البته افرادی نیز که در سابق بطور مستقل فعالیت داشته اند نیز با این نشریه همکاری می کنند. طرفداران فعلی دفترها، اما، امروز به هیچ جریان و گروه سیاسی تعلق ندارند و به طور مستقل و بر اساس معیارهای تشکیلاتی فعلی دفترها عمل می کنند. فعالین این نشریه در سطح جهانی در جدال بین "استالینیزم" و "تروتسکیزم" خود را در صف "تروتسکیزم" قرار می دهند. اما در عین حال به بسیاری از سازمان های "تروتسکیستی" (که در عمل مواضع انحرافی اتخاذ کرده و خود را خارج از جنبش کارگری قرار داده اند) نقد داشته و از آنان فاصله می گیرند. فعالین این نشریه در واقع خود را "سوسیالیست انقلابی" می دانند ("سوسیالیست" در برنامه و "انقلابی" در عمل مبارزاتی و جهت گیری کارگری).

سؤال: شما که به سایر گروه‌ها ابراد می‌گیرید، چرا خودتان نیز همانند آنان عمل می‌کنید و گروه‌ای ساخته‌اید و از سایرین می‌خواهید که به شما بپیوندند؟

پاسخ: اول اینکه، طرفداران این نشریه تشکیلاتی نساخته‌اند که در سطح علنی موجودیت آنرا اعلام کرده باشند. به اعتقاد این عده، ساختن یک گروه سیاسی مستلزم دخالت مستمر و متشکل یک دوره طولانی در درون حد اقل پیشروی کارگری ایران است. برای اینکه یک سازمان و گروه انقلابی کارگری ساخته شود، حد اقل به دو شرط اساسی نیاز است: اول، دخالت سیاسی در درون جنبش کارگری ایران؛ و دوم، جلب عده‌ای از کارگران پیشرو به دور برنامه انقلابی. زیرا که بدون مداخله در جنبش کارگری ایران و در غیاب کارگران پیشرو که در صف مقدم مبارزات کارگری - حداقل در چند واحد صنعتی عمده - قرار داشته باشند، ساختن یک گروه سیاسی، هرچند با برنامه انقلابی و افراد متعهد و جدی، عملی است مصنوعی و نهایتاً به جایی نمی‌رسد.

به اعتقاد فعالین این نشریه، دو انحراف در درون جنبش کارگری کمونیستی خارج از کشور - در ارتباط با ساختن گروه سیاسی - وجود دارد. دسته اول، خود را محور جنبش کارگری قرار داده و "سازمان" و "حزب" خود را به نام طبقه کارگر می‌سازد و از سایرین می‌خواهد به آنان بپیوندند. این روش به علل یاد شده نا صحیح است و این نوع گروه‌ها، سازمان سیاسی‌ای که منجر به حزب انقلابی طبقه کارگر در آتیه شود، نیستند. در واقع اینان صرفاً سازمان‌های عده‌ای در خارج از کشور هستند که تصور می‌کنند که قادرند با آن سازمان، طبقه کارگر را نهایتاً به خود جلب کنند. طرفداران "دفترهای کارگری سوسیالیستی" با این روش - که روش معمول گروه‌های سنتی است - به شدت مخالف‌اند و از این قبیل شیوه‌ها فاصله می‌گیرند.

دسته دوم، دست روی دست گذاشته و در انتظار ناجی است. این عده که در "محافل" و دسته‌های مختلف متشکل شده‌اند و خود را با خرده کاری‌ها و یا "بحث" های آموزشی و سیاسی - به دور از مسائل

روزمره جنبش (و به عبارتی شانه خالی کردن از هر گونه بار مسئولیتی در قبال مسائل جاری مبارزاتی) سرگرم کرده‌اند، هیچگاه موفق به ایجاد یک تشکل سیاسی کارگری نخواهند شد. زیرا جنبش کمونیستی و کارگری ایران عموماً در طول حیاتش رشد سازمانی خود را متناسب با عمل مبارزاتی مستقیم بدست آورده و نه بطور غیر مستقیم از لابلای کتب آموزشی. افرادی که سال‌هاست به "بحث" و "تفکر" و "تعمق" نشسته و کوچکترین دخالتی (نه در سطح عملی و نه در سطح تئوریک) نکرده‌اند، نقداً به قهقرا رفته و هیچ امیدی به آنان نمی‌توان داشت، مگر آن که در عمل دخالت خود در جنبش کارگری را نشان دهند. طرفداران این نشریه - مادام که این دسته، روش و برخورد خود را تغییر نداده‌اند - با آنان نیز توافقی ندارند.

در مقابل این دو انحراف، طرفداران دفترها اعتقاد دارند که همزمان با فعالیت‌های آموزشی و عملی، می‌بایستی بطور مشخص در ارتباط با تماس‌گیری با کارگران پیشروی ایران در راستای ساختن یک گروه انقلابی (و با آنان) گام‌های مشخص برداشت. برای انجام این کار باید یک نشریه "کارگری سوسیالیستی" انتشار داد. و برای مداخله از طریق این نشریه بایستی بر محور یک برنامه انقلابی (و متشکل، منضبط، متعهد و جدی) گرد آمد. از اینرو، طرفداران این نشریه به شکل یک "تیم کارگری سوسیالیستی" بر محور یک اهداف و اصول مشخص، و اساسنامه درونی متشکل شده‌اند. زیرا که بدون یک تشکیلات هیچ فعالیتی به درستی و مرتب و منظم به پیش نمی‌رود.

اما در عین حال، این اقدام به این مفهوم نیست که طرفداران این نشریه از فعالین جنبش کارگری می‌خواهند تا حتماً به آنان بپیوندند. طرفداران این نشریه معتقد هستند که سایرین نیز - چنانچه بطور جدی تمایل به کار سیاسی دارند - می‌بایستی حد اقل چنین پروژه‌ای را خود ایجاد کنند. سه سال تجربه طرفداران این نشریه تا حدودی صحت چنین کاری را به اثبات رسانده است. اما اگر فردی یا عده‌ای نیز تمایل به همکاری با دفترها باشند، طرفداران این نشریه حاضرند کلیه نظرات، برنامه و اهداف و اصول و موازین تشکیلاتی

خود را با آنان به بحث بگذارند. هیچ مطلبی تمام شده و کامل قلمداد نشده است. اما، از سوی دیگر نمی توان با هیچ (بدون برنامه، اصول و چشم انداز) آغاز به کار کرد. بایستی با اصولی - هر چند نا کامل و نا کافی - یک پروژه را آغاز کرد و سپس صحت و سقم آن اصول را در عمل به آزمایش گذاشت. هدف از داشتن اهداف و اصول و برنامه عمدتاً به این علت است و نه ایجاد یک "گروه". طرفداران دفترها در اینجا از کلیه دوستانی که ایرادات و انتقاداتی به اهداف و اصول آنان دارند دعوت می کنند که ایرادات خود را در سطح علنی به بحث بگذارند. مسئولین این نشریه تقبل خواهند کرد که نظرات دوستان (با پاسخ آن) را در بخش "بحث آزاد" نشریه درج کنند؛ و امیدوارند که از این طریق بتوانند با آن دوستان وارد بحث در راستای همکاری مشترک نظری و عملی شوند.

سؤال: چرا دفترها را انتشار می دهید؟ چرا مطالب تئوریک و عمیق تر انتشار نمی دهید؟ دفترها کسی را ارضاء نمی کند و بی فایده است،

انتشار ندادن آن بهتر از انتشار دادن آن است.

پاسخ: همانطور که در بالا اشاره شد، دفترها برای مداخله مشخص در میان کارگران پیشرو انتشار می یابد. این نشریه، نه یک نشریه تئوریک است و نه همانند نشریه گروه های سنتی. برای مقالات توضیحی و تئوریک نیاز به ابزار دیگری است (نشریه تئوریک). طرفداران دفترها همواره اعلام داشته که برای پیش برد مسائل تئوریک به یک نشریه دیگر (مکمل دفترها) نیاز است. از اینرو، کوشش شده است که از طریق همکاری با عده ای دیگر (ونه الزاماً از طرفداران دفترها) تدارک چنین کاری را ببینند. البته در اینجا لازم به توضیح است که به اعتقاد طرفداران دفترها، یک نشریه تئوریک نیز بایستی در ارتباط با نیازهای جنبش کارگری ایران باشد. اگر قرار باشد به ده ها "نشریه تئوریک" موجود، یکی دیگر نیز با همان سبک اضافه شود، اتلاف وقت خواهد بود. نشریه تئوریکی که برای آن باید تدارک دید، نشریه ای است که بطور اخص در ارتباط با نیازهای جنبش کمونیستی کارگری قرار گیرد - و نه ارضاء شخصی عده ای روشنفکر غیرفعال.

اما، انتشار دفترها جایگاه خود را در درون کارگران پیشرو (چه در ایران و چه در خارج) یافته و ابزاری است ضروری. برای پاسخ به نکته مذکور مبنی بر اینکه "انتشار ندادن دفترها بهتر است از انتشار دادن آن"، صرفاً به دو نقل و قول که گوشه‌ای از نامهٔ دو تن از فعالین چپ که در ترکیه مقیم بوده‌اند، اکتفا می‌شود:

" رفقا همچنانکه می‌دانید نشریات شما یکی از نشریات ثابت پناهندگان ترکیه است هر چند تعدادی می‌فرستید و خرج زیادی برای شما دارد ولی باور کنید هنوز کم هستند و در سطح آتکارا کم آمدند. چون مسائل جدید دارند همه سعی می‌کنند آنها را بخوانند.... " (۱۵ / ۳ / ۹۳ - ترکیه) .

".... من معتقدم دفترها از سال گذشته به اینسو... شرایطش دگرگون شده. در ترکیه و در میان هزاران پناهنده شناخته شده است. از یک گروه یا نشریه بسته در درون خود و ناشناخته به یک جریان تبدیل می‌شود.... " (مارس ۹۳ - سوئد) .

چنانچه انتشار دفترها مورد استقبال حتی چند ده نفر نیز می‌بود، انتشار آن همواره ادامه می‌یافت. استقبال پناهندگان کارگر و زحمتکش از این نشریه - با تمام نواقص و کمبودها - طرفداران دفترها را در ادامه انتشار آن مصمم تر کرده است. و در سال آتی کوشش خواهد شد که کمبودها و ایرادات با کمک دوستان خواننده جبران شود و به راهی که آغاز شده است - در جهت یافتن همکارانی برای تدارک انقلاب آتی - ادامه داده شود.

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی
۱۵ دسامبر ۱۹۹۳ - پاریس

آیا رژیم قادر به اعطاء آزادی است؟

اخیراً نغمه های "آزادی" و "دموکراسی"، تحت حاکمیت رژیم رفسنجانی، از سر گرفته شده است. "سیاستمداران" رژیم از جمله وزیر جدید کشور، بشارتی، اخیراً اعلام کرده است که در ایران آزادی احزاب وجود دارد (!) و احزابی که به "قانون اساسی" وفادار باشند قادر به انجام فعالیت های سیاسی هستند. دعوت به بازگشت ایرانیان مقیم خارج نیز از سر گرفته، و قول و قرارهای آزادی برای مخالفان رژیم (البته به شرط آنکه فعالانه خواهان سرنگونی رژیم نباشند) داده شده است. برخی از مخالفان "سوسیال دموکرات" رژیم، به استقبال این وعده و وعیدها رفته و در حال "مبارزه" برای گرفتن "آزادی" از رژیم اند؛ و عده ای از "روشنفکران" خارج برای آزمایش صحت قول های رژیم در حال رفت و آمد به ایران هستند. و بالاخره برخی از گروه های اپوزیسیون چپ نیز تحلیل هایی در مورد امکان "گشایش" های دموکراتیک در ایران - علی رغم مخالفت با رژیم - ارائه داده و متوقع اند که حقوق دموکراتیک (به هر شکلی) در ایران برای اعضای جامعه و بخصوص طبقه کارگر توسط رژیم فراهم شود.

بدیهی است که جارو جنجال های "سیاستمداران" رژیم در مورد اعطاء "دموکراسی" و یا باورهای نیروهای اپوزیسیون در مورد امکان ایجاد گشایش های دموکراتیک در ایران تحت حاکمیت چنین رژیمی را نباید جدی تلقی کرد. ایجاد آزادی های دموکراتیک در ایران صرفاً با سرنگونی کامل هیئت حاکم (کلیه جناح ها) امکان پذیر است. کسانی که آرزوی دموکراسی بورژوازی را تحت حاکمیت چنین رژیمی در سر می پروراندند یا به این رژیم توهم دارند و به نوعی خواهان سازش با آن و یا ساده لوح هستند.

رژیم حاکم بر ایران، دچار بحران اقتصادی عمیقی شده است (البته باید افزود که این بحران اقتصادی از ابتدا وجود داشته است. تنها تفاوت اینست که ابعاد آن، پس از پایان جنگ با عراق و جهت گیری علنی به سوی غرب - گسترش یافته است). وابستگی شدید اقتصادی رژیم به بانک های بین المللی و

سرمایه داری غرب، این رژیم را تحت فشارهای فزاینده‌ای قرار داده است. یکی از مطالبات محوری دولت های غربی برای اجازه ورود رژیم به "جهان سرمایه داری" همواره این بوده (و هست) که رژیم رفسنجانی حداقل در ظاهر بایستی مدافع حقوق بشر و دموکراسی باشد - زیرا به علت فشار افکار عمومی غرب، دولت های این کشورها به دشواری می توانند برقراری رابطه با رژیم اختناق آمیز و سرکوبگری نظیر رژیم ایران را توجیه کنند.

رژیم رفسنجانی اکنون با یکی از عمیق ترین بحران های اقتصادی زمان خود روبرو شده است. با کاهش روزافزون در آمد نفت و نزول روزانه ارزش ارز و افزایش بیکاری و قیمت ها، این رژیم در وضعیت بسیار وخیمی قرار گرفته است. بدهی های دولت رفسنجانی به بانک های بین المللی بین ۱۷ تا ۳۰ هزار میلیون دلار تخمین زده شده است. و حداقل ۷ هزار میلیون بدهی عقب افتاده وجود دارد - که صرفاً باز پرداخت آن، رژیم را در وضعیت نا مساعدتری قرار خواهد داد. واردات ایران در سال جاری از ۱۰ هزار میلیون دلار تجاوز نخواهد کرد - این رقم کمتر از نصف میانگین واردات سالانه در سه سال گذشته است - که وضعیت اقتصادی را هرچه بیشتر وخیم تر خواهد کرد (آمار و ارقام از نشریه اقتصادی خاور میانه، "مید" - ۳ دسامبر ۱۹۹۳). تحت چنین وضعیتی، عوام فریبی های "آزادی احزاب" و دعوت به بازگشت مخالفان به ایران توسط "سیاستمداران" رژیم طرح می شود. واضح است که رژیم رفسنجانی هیچگاه قصد اعطاء آزادی ندارد، زیرا که آزادی سیاسی در ایران بلافاصله مترادف با سرنگونی کل دستگاه حاکم خواهد بود. مدافعان رژیم نیک می دانند که برداشتن نخستین گام در راستای دموکراسی، بلافاصله منجر به تضعیف و از دست دادن قدرت آنان خواهد شد. اما برای رضایت متحدان بین المللی خود - به منظور دریافت کمک مالی برای تقلیل بحران اقتصادی - سخن از اعطاء آزادی سر می دهند.

رژیمی که حتی برای جناح های مختلف هیئت حاکم و طرفداران نظام موجود آزادی قائل نیست، چگونه می تواند به مخالفان سیاسی و یا کل جامعه آزادی اعطاء کند؟ هم اکنون یکی از اعضای "شورای سردبیری" روزنامه "سلام"، عباس عبدی، به علت مخالفت (البته در چارچوب قوانین دولت اسلامی) با جناح رفسنجانی، در زندان بسر می برد. سرنوشت "نهیضت آزادی"

و طرفداران بازرگان هنوز نامعلوم است. مجله طرفداران محتشمی - ماهنامه "بیان" هنوز توقیف است. اینها همه از طرفداران نظام موجود و بخشی از هیئت حاکم بوده و یا هستند! مخالفان رژیم که جای خود دارند. تهاجم حزب الله "بسیجی" به نشریات و مجله های - حتی ادبی و هنری نیز - کماکان ادامه دارد.

می گویند که مسبب نا آرامی ها و نبود دموکراسی، حضور جناح "رادیکال ضد امپریالیست" است و اینکه تکنوکرات های حول رفسنجانی خواهان "تعدیل" (سیاسی و اقتصادی) هستند و با پیروزی جناح رفسنجانی بر دیگران، مسئله تا حدودی حل خواهد شد. در اینکه به طور کلی دو جناح در هیئت حاکم وجود دارد تردیدی نیست، اما آیا تفاوت کیفی ای بین این دو وجود دارد؟ عوام فریبی های "ضد امپریالیستی"، جناح مجمع روحانیون مبارز (طرفداران روزنامه "سلام") و یا حجتیه (طرفداران روزنامه "رسالت") نبایستی دال بر وجود تضاد بین آنان و امپریالیزم دانست. (بهر حال "ضد امپریالیست" شدن اخیر این عده پس از انتخابات کلینتون به ریاست جمهوری ایالات متحد آمریکا، زمانی آغاز شد که دولت آمریکا انتقاد به آنان را شروع کرد، و گرنه کلیه جناح ها در ایران - همانند رژیم صدام - انتخاب رئیس جمهور آمریکا را به فال نیک گرفتند). مضافاً بر این، طرح چنین شعارهای "ضد امپریالیستی" توسط دولت های سرمایه داری تازه گی ندارند، مگر رژیم شاه نیز از این قبیل شعارهای "ضد امپریالیستی" نمی داد؟ مگر اغلب سلطنت طلبان بر این اعتقاد نیستند که سرنگونی شاه توسط غرب تدارک دیده شده بود - آنها به علت پیشرفت های خارق العاده ایران در جهت ارتقاء به "تمدن بزرگ" و در رقابت قرار گرفتن با دنیای غرب!

تفاوت این دو جناح با یکدیگر در روش برخورد آنان با امپریالیزم نیست. اختلاف برسر نحوی حفظ قدرت است. جناح رفسنجانی، خواهان بازگشت به دوران "طلایی" شاه است (سرمایه داری مدرن). و جناح دیگر، که بر یک سیستم ملوک الطوائفی با تعدد مراکز قدرت (آخوندی) بنا نهاده شده است، دخالت مستقیم غرب و سرمایه داری مدرن را مترادف با از دست دادن قدرت فوری خود می پندارد. اما هر دوی این جناح ها خواهان سلب دموکراسی از توده های زحمتکش و قشرهای تحت ستم جامعه و استثمار

کارگران، ستم بر زنان و اقلیت های ملی هستند (و خواهند بود). هر دوی آنان در نهایت از متحدان غرب خواهند بود.

درست است که با توفیق جناح رفسنجانی بر جناح "رادیکال" تغییراتی در سطح جامعه رخ خواهد داد و وضعیت را برای مبارزات کارگری مساعدتر می کند. اما نتیجه این تغییرات را نمی توان با موقعیت یک جامعه غربی اروپایی مقایسه کرد. "دموکراسی" نسبی بورژوازی در غرب نتیجه یک انقلاب بورژوا دموکراتیک بود، در صورتی که سرمایه داری ایران توسط امپریالیزم از بالا بر جامعه ایران تحمیل شده و فاقد هر گونه اصلاتی است (برای بحث ماهیت دولت، رجوع شود به مقاله "چند نکته در باره دولت و انقلاب آتی"، در همین شماره). پیروزی کامل جناح رفسنجانی تازه جامعه را به زمان رژیم شاه باز می گرداند. همانطور که در دوره رژیم شاه از آزادی های سیاسی، مدنی و حقوقی خبری نبود، تحت رژیم "استحاله" یافته فعلی نیز اختناق و سرکوب ادامه خواهد یافت. امکان پدید آمدن زمینه برای اخذ حقوق دموکراتیک، همانطور که زیر چکمه ساواک و ارتش شاه وجود نداشت، زیر لگد ساواما و پاسداران رژیم فعلی نیز وجود نخواهد داشت. نیروهای اپوزیسیون چپ که به ظهور سندیکاها کارگری (و سایر نهادهای دموکراتیک) تحت حاکمیت این رژیم در ایران، امید بسته اند (البته از طریق مبارزه و کسب آن از رژیم)، انتظار طولانی ای در پیش خواهند داشت.

همانطور که تجربه انقلاب اخیر ایران نشان داد، رژیم های سرمایه داری نظیر رژیم های حاکم بر ایران، به محض ایجاد گشایش های دموکراتیک - هر چند ناچیز- با قیام توده ای روبرو می شوند. قیامی که به سرعت منجر به سرنگونی آن رژیم می شود. در مورد رژیم شاه چنین شد و در مورد رژیم فعلی هم چنین خواهد شد. گشایش های دموکراتیک با سرنگونی این قبیل رژیم ها پیوند خورده است. از اینرو شعار محوری امروزی کارگران و زحمتکشان شعارسرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری شورایی است، زیرا صرفاً تحت حاکمیت یک دولت کارگری ابتدایی ترین حقوق دموکراتیک کل جامعه تحقق خواهد یافت.

م. رازی

۲۶ دسامبر ۱۹۹۳ - پاریس

چند نکته در باره دولت و انقلاب آتی

مسئله تعیین ماهیت طبقاتی دولت و انقلاب آتی ایران یکی از مسائل کلیدی جنبش کارگری و پیشروان کارگری و انقلابی است. تاروشنی در مورد ماهیت دولت و انقلاب آتی، چشم انداز مبارزاتی را مخدوش کرده و نهایتاً منجر به عقب افتادن امر تسخیر قدرت و تقویت رژیم سرمایه داری می شود. به گفته لنین در هر انقلاب مسئله اساسی مسئله قدرت سیاسی است. در انقلاب آتی ایران نیز مسئله اساسی مسئله قدرت سیاسی است.

اما برای تعیین ماهیت دولت آلترناتیو آتی، بایستی دو نکته اصلی قبلاً روشن شود:

اول، تکالیفی که قرار است قدرت دولتی آتی انجام دهد. بدیهی است که ماهیت دولت آتی را نمی توان بدون روشن کردن وظایفی که بر عهده آن گذاشته شده است به درستی تعیین کرد. چنانچه قرار باشد قدرت حاکم آتی یک سلسله تکالیف صرفاً "بورژوا دموکراتیک" انقلاب را انجام دهد، ماهیت و نام آن با دولتی که قرار است از این تکالیف فراتر رفته و تکالیف ضد سرمایه داری نیز انجام دهد، متفاوت خواهد بود.

دوم، تعیین ماهیت طبقاتی دولتی که قرار است سرنگون شود و دولت نوین بر جای آن قرار گیرد. واضح است که شناخت قدرت حاکم فعلی، نقش متحدان و نیروهای شرکت کننده در انقلاب و تشکیل دولت آتی را تعیین می کند. اگر قرار باشد "جناح" هایی از هیئت حاکم "مترقی" ارزیابی شوند، انقلاب و دولت آتی را بایستی همراه و در اتحاد با آن نیروهای "مترقی" سازمان داد. و بر عکس اگر ماهیت قدرت حاکم در مجموع ضد انقلابی ارزیابی شود، بایستی در جای دیگری به دنبال متحدانی برای انقلاب و دولت آتی گشت.

البته ارزیابی کامل مباحث ذکر شده طولانی اند، در اینجا صرفاً - برای باز کردن بحث - به رئوس اصلی مطلب، به طور اجمالی، پرداخته می شود.

تکالیف انقلاب آتی ایران

وضعیت عینی برای انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت زمانی فرا می رسد که یک سلسله مواعی بر سر راه رشد نیروهای مولده قرار می گیرند. به سخن

دیگر- به گفته مارکس- دوران انقلاب‌های اجتماعی به علت تشدید تضاد مابین مناسبات تولیدی و نیروهای مولده فرا می‌رسند. برای حل این تضاد اساسی، بایستی یک سلسله تکالیف مشخص اجتماعی انجام گیرند. و برای انجام این وظایف قدرت سیاسی لازم است.

این تکالیف در وضعیت کنونی ایران کدامند؟ برای پاسخ به این سؤال در ابتدا بایستی وجه تولید غالب بر جامعه را توضیح داد. در ایران صرفاً یک وجه تولید وجود دارد و آنهم سرمایه داری است. اما، در درون نظام اقتصادی ایران - به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری (به تدریج از اواسط قرن بیستم) - مناسبات تولیدی پیچیده ای ایجاد شده است، که با نظام‌های عادی سرمایه‌داری متفاوت‌اند. در ایران - در درون وجه تولید سرمایه‌داری - مناسبات (بهم پیوند خورده) تولیدی سرمایه‌داری، شبه سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری مشاهده می‌شوند (برای نمونه، در کنار آخرین تولیدات کامپیوتری، هنوز از چتکه برای حسابداری استفاده می‌شود؛ و در کنار مدرن‌ترین تراکتورها، هنوز از گاو آهن برای شخم زنی استفاده می‌شود). بدیهی است که در چنین جامعه‌ای، میان نیروهای مولده (ابزار تولید و نیروی کار) و مناسبات تولیدی (مالکیت بورژوازی بر تولید)، هنوز یک تضاد عمیق و پیگیر وجود دارد.

برای حل این تضاد نیز یک سلسله تکالیف مرکب - که در انطباق با تضاد جامعه است- بایستی انجام بگیرند. در جامعه ایران - با وجود یک دولت سرمایه‌داری - هنوز تکالیف دموکراتیک انجام نگرفته‌اند. مسئله ارضی، مسئله ملی، مسئله زنان، مسئله دموکراسی هنوز وجود دارند و تشدید هم شده‌اند- این تکالیف بایستی انجام گیرند. اما، در جوامع سرمایه‌داری غربی، تکالیف دموکراتیک انقلاب (تکالیف بورژوا دموکراتیک) پس از فروپاشی نظام فئودالیزم - توسط بورژوازی - به درجات مختلف (و البته نه کامل و همزمان)، تحقق یافتند. اضافه بر تکالیف دموکراتیک، تکالیف ضد سرمایه‌داری نیز بایستی انجام گیرند (همانطور که بایستی در جوامع سرمایه‌داری غربی چنین شود). تکالیف ضد سرمایه‌داری شامل، استقرار اقتصاد با برنامه، اعمال کنترل کارگری بر تولید و توزیع و ایجاد وضعیت مساعد برای استقرار خود-مدیریت کارگری است. ترکیب این تکالیف - یعنی

تکالیف دموکراتیک و ضد سرمایه‌داری برای حل تضاد جامعه در ایران در دستور روز قرار گرفته است. حال سؤال اینست که چه قدرتی قادر به انجام این تکالیف و حل تضاد جامعه است؟

ماهیت طبقاتی قدرت دولتی در ایران

بر خلاف غرب که بورژوازی بر علیه نظام قبلی (فئودالیزم) شکل گرفت و سیر طبیعی خود را طی کرد، سرمایه‌داری در ایران توسط امپریالیزم بظور مصنوعی و از بالا بر جامعه تحمیل شد. دولت‌های سرمایه‌داری ایران (هم رژیم شاه و هم در ادامه آن دولت فعلی)، ابزاری هستند که بر اساس نیاز امپریالیزم ایجاد شده و از لحاظ کیفی با دولت‌های سرمایه‌داری غربی متفاوتند. این دولت‌ها (همانند دولت‌های غربی) حافظ نظام سرمایه‌داری هستند و اضافه بر آن، به علت ماهیت خود (بر خلاف دولت‌های غربی)، حتی قادر به انجام تکالیف دموکراتیک انقلاب نیستند (تکالیفی که بورژوازی غرب در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ در اروپا تحقق داد). دولت سرمایه‌داری ایران هیچگاه ماحصل یک انقلاب بورژوا دموکراتیک نبوده که نتیجه دخالت امپریالیزم بوده است. سلطهٔ انحصارات بین‌المللی سرمایه‌داری منجر به بورژوائی شدن تدریجی دولت ایران شد. می‌توان گفت که پس از "انقلاب سفید"، ماهیت طبقاتی دولت در ایران بورژوائی شده است. بورژوائی شدن دولت ایران به این مفهوم است که دوران انقلاب بورژوا دموکراتیک (از لحاظ قدرت دولتی) در ایران سپری شده است. بورژوازی ایران نقداً در قدرت قرار دارد و همچنین هرگز قادر به انجام تکالیف دموکراتیک نخواهد بود. بنابراین، این طبقه تحت هیچ وضعیتی نمی‌تواند خواهان سرنگونی رژیم حاکم باشد، زیرا که دولت خود آن، طبقه در قدرت است. وضعیت در قرن‌های ۱۷ و ۱۸ در اروپا با وضعیت کنونی ایران متفاوت است. در اروپای آن دوره، بورژوازی در قدرت نبود و علیه دولت‌های فئودالی و استبدادی برای کسب قدرت مبارزه می‌کرد.

در اینجا همچنین باید تأکید کرد که جناح‌های درون یک حکومت و یا اختلاف‌های درونی آنان به هیچ وجه در ماهیت دولت سرمایه‌داری

تغییری حاصل نمی کند. آنان که در انتظار "استحاله" یک جناح در درون هیئت حاکم هستند، و یا از دعوای درونی هیئت حاکم چشم انداز سیاسی ایران را ارزیابی می کنند، مفهوم مارکسیستی دولت را کاملاً درک نکرده اند. بایستی میان مفهوم دولت و حکومت تمایز قائل شد. کلیه رژیم های (حکومت ها) بورژوائی (فاشیستی، سوسیال دموکراتیک، محافظه کار، دیکتاتوری نظامی و یا آخوندی) برای یک چیز می جنگند و آنهم حفظ قدرت دولتی بورژوازی است. و در هیچیک ذره ای از "ترقی" خواهی وجود ندارد. و این دولت (و کلیه جناح های درونی آن)، قادر به اجرای تکالیف انقلابی و حل تضادهای جامعه نیست. این مسئله ای است که باید بر آن تأکید کرد.

اضافه بر این سرمایه داری ایران، به علت ادغام در بازار جهانی سرمایه داری جهانی، دچار بحران ساختاری دائمی است. سرمایه داری ایران قادر به رشد نیروهای مولده نیست. در هر دوره از رشد نسبی دچار بحران عمیق و دراز مدت می شود. بحران اقتصادی در دوره رژیم شاه (که منجر به انقلاب بهمن ماه شد) و یا بحران اقتصادی فعلی در ایران نمایان گر این وضعیت ویژه است. برای رشد نیروهای مولده در ایران صرفاً یک راه وجود دارد و آنهم سرنگونی کامل دولت سرمایه داری و مناسبات تولیدی آن است. برای پیشرفت در صنعت و تکنولوژی و برنامه ریزی اقتصادی، در ابتدا بایستی مالکیت خصوصی بر وسائل تولید لغو گردد و دولتی غیر سرمایه داری قدرت را در دست بگیرد. دولتی که قادر به انجام تکالیف انقلاب و حل تضاد جامعه باشد. این دولت چگونه دولتی است؟

طبقه و دولت انقلابی در ایران

چنانچه ماهیت طبقاتی دولت فعلی ایران بورژوائی باشد، و اگر بورژوازی قادر به انجام تکالیف مرکب انقلاب آتی نباشد، صرفاً یک طبقه در جامعه وجود دارد که قادر به تحقق دادن تکالیف انقلاب و حل تضاد جامعه است، و آن طبقه کارگر است. به سخنی دیگر - برای حل تضادهای جامعه - انقلاب آتی ایران فقط می تواند یک انقلاب کارگری (سوسیالیستی) باشد. بدین معنی که فقط طبقه کارگر می تواند قدرت

بورژوائی را سرنگون کند و آن را با یک قدرت نوین انقلابی جایگزین کند. و فقط آن طبقه پتانسیل جلب و بسیج سایر زحمتکشان جامعه را دارد. به سخن دیگر، انقلاب آتی ایران یک انقلاب پرولتاریائی و دولت آتی یک دولت پرولتری است. انقلاب کارگری هم آغاز انقلاب سوسیالیستی است.

دولت کارگری به این مفهوم است که در آن دولت، قدرت اساساً در دست طبقه کارگر است - گرچه پرولتاریا می تواند نمایندگان سایر زحمتکشان را در آن سهیم کند. زمانی که اشاره می شود "انقلاب به رهبری طبقه کارگر"، بایستی تأکید شود که منظور اینست که قدرت دولتی آتی کارگری است. صحبت از "رهبری طبقه کارگر" در انقلاب کردن و طبقه کارگر را پس از انقلاب در اقلیت در درون دولت قرار دادن سخنی بیهوده است. مسئله اینست که قدرت دولتی (و یا اکثریت آن) بایستی در دست نمایندگان کارگران باشد.

دولت کارگری، البته بایستی متکی بر یک نظام شورائی باشد. یعنی، قدرت دولتی کارگری باید از طریق ارگان های خود سازماندهی توده ای اعمال شود و نه حزب و یا تشکیلاتی دیگر. قدرت سیاسی پس از انقلاب نمی تواند در دست عده ای "خبره" و جدا از طبقه کارگر باقی بماند، وگرنه همان انحطاط های جامعه شوروی و یا چین تکرار خواهند شد. از این زاویه، شعار محوری حکومتی در ایران شعار استقرار جمهوری شورائی است. به سخن دیگر، قدرت دولتی کارگری متکی بر شوراهای کارگران و زحمتکشان تنها حکومتی است که قادر به انجام تکالیف دموکراتیک و ضد سرمایه داری در جامعه خواهد بود. متحدان پرولتاریا نیز صرفاً دهقانان فقیر و نیمه پرولترها هستند و نه بخشی از بورژوازی و یا قشرهای بالای خرده بورژوازی. از لحاظ تاریخی در ایران، بورژوازی (و متحدان خرده بورژوازی آن) به ضد انقلاب تبدیل شده و در مقابل انقلاب کارگری خواهند ایستاد و هیچ نقشی در دولت انقلابی آتی ایفا نخواهند کرد.

م. رازی

۲ دسامبر ۱۹۹۳ - پاریس

نظری به اوضاع سیاسی کردستان عراق

این مصاحبه، بخش دوم نظریات رفیق ث. و. است. این رفیق سال ها در کردستان عراق فعالیت سیاسی داشته و با محیط آن منطقه آشنایی کافی دارد. بخش نخست این مصاحبه در شماره ۱۷ دفترها منتشر شد.

س: بر خورد حکومت کردستان به آزادی هایی که بعد از قیام در

کردستان به دست آمد، چگونه است؟

ج: البته یکی از دست آوردهای قیام همین آزادی های سیاسی و دمکراتیک است که قبلاً در کردستان وجود نداشت. در گذشته اگر عکسی و یا کتابی از مارکس و یا لنین در خانه ای پیدا می کردند، آن خانه را خراب می کردند و ساکنین را هم به زندان می انداختند. امروز در کردستان چندین سازمان کمونیستی وجود دارد و فعالیت می کنند. این سازمان ها در زمان بعث وجود نداشتند. سازمان های دیگری هستند مثل سازمان نویسندگان، معلمان کردستان و چند سازمان زنان. اخیراً سازمان بزرگی بنام اتحادیه بیکاران کردستان به وجود آمده است. به هر حال در شرایط کنونی مردم می توانند حرف خودشان را بزنند، چون که قیام توده ای بود و اگر امروز یک مسئول حکومت کردستان حرفی بزند، مردم به او می گویند شما نبودید که قیام کردید بلکه ما بودیم که این کار را انجام دادیم. مردم از اینکه حرف خودشان را بزنند از کسی نمی ترسند. کسانی را که حکومت کردستان در رابطه با پ. ک. ک. گرفته بود مجبور شد زیر فشار مردم و سازمان های سیاسی آزاد کند. قرار بود به مناسبت اول ماه مه مراسمی برگزار شود. حکومت کردستان تلاش کرد پیش از این خودش مراسم دیگری برگزار کند و اجازه ندهد که مراسم اول ماه مه انجام گیرد. علی رغم تبلیغات زیاد مبنی بر این که ممکن است در این مراسم بمب منفجر شود، تنها در سلیمانیه این مراسم با شرکت ۸ هزار نفر برگزار شد. البته در شهرهای دیگر کردستان هم این مراسم برگزار شد و مردم بابه دست گرفتن پرچم سرخ سرود های انترناسیونال می خواندند. در

طول این مراسم مردم همچنان از حکومت انتقاد می‌کردند و سؤال می‌کردند که چرا وضع از قبل بدتر شده است. نماینده اتحادیه بیکاران در سخنرانی خود گفت: " ما یا بیمه بیکاری می‌خواهیم یا برایمان کار به وجود آورید." حکومت می‌گوید پول نداریم. اما تنها در گمرک کردستان ماهانه ۱۵۰ هزار میلیون دینار درآمد دارد. به گفته یک کارگر کارخانه سیمان، قبلاً یک تن سیمان ۵۰۰ دینار بود، امروز آن را به قیمت ۳ هزار دینار می‌فروشند. اما دستمزد ما همان ۳۰۰ دینار است؛ و این کفاف زندگی ما را نمی‌دهد.

س: بر خورد کارگران و به طور کلی زحمتکشان کردستان به وضعیتی که در بالا توضیح دادید به چه صورت است؟ آیا تاکنون عکس‌العملی نشان داده شده است؟

ج: البته مردم به طور کلی ابراز نارضایتی می‌کنند و کماکان در انتظار چیزهایی از قبیل خبری از بی. بی. سی. و یا قراردادی با صدام و غیره هستند. طبقه کارگر و سازمان‌های آن در زمان بعث فلج شده بودند. همه زیر کنترل پلیس و ارتش بودند و حرکت آن‌ها به شکل مخفی بود؛ و کمتر جایی پیدا می‌شد که کارگران توانسته باشند خواست‌های خودشان را به کارفرماها تحمیل کنند.

در سال ۱۹۸۷ دولت عراق قانونی مبنی بر اینکه دیگر در عراق کارگر وجود ندارد و همه خدمتگزار، یعنی به اصطلاح کارمند هستند، رابه تصویب رساند. این قانون خطرناکی بود زیرا به تمام مزایای کارگران از قبیل حق بیکاری و بیمه و حقوق دست می‌انداخت. این مزایا همه تبدیل شد به مزایای کارمندی که با مزایای کارگران تفاوت داشت. مثلاً روزهای جمعه باید کار می‌کردند که مایحتاج ماشین جنگی را تأمین کنند. از این نوع قوانین ضد کارگری در زمان بعث وجود داشت و امروز هم تحت حکومت کردستان همچنان وجود دارد. در بسیاری از کارخانه‌ها خواست کارگران این است که این قوانین ارتجاعی تغییر کنند. برای نمونه قبلاً اول ماه مه رسماً تعطیل بود. دولت بعث این روز را غیر تعطیل اعلام کرده بود. اما اکنون حکومت

کردستان هنوز این روز را تعطیل رسمی اعلام نکرده است. مسائل دیگری وجود دارد مثل دستمزد کارگران. امروز اگر دینار عراقی را با قیمت سابقش مقایسه کنیم، هیچ ارزشی ندارد. قبلاً یک دینار معادل سه دلار بود. اکنون ارزش آن صد در صد کمتر شده. کارگران کردستان با ۲۰۰ تا ۳۰۰ دینار حقوق قدیمی زندگی می کنند، در صورتی که خرج یک خانواده ۴ نفری حداقل ۲ هزار دینار است. به این دلیل مردم در وضعیت بدی به سر می برند و کارگران به ویژه در وضعیت بدتری قرار دارند.

در مناطقی که کار وجود دارد، مبارزه کارگران هم آغاز شده است. مثلاً در کارخانه سیمان سرچنار در ماه مارس اعتصابی صورت گرفت. خواست اعتصاب بالا بردن دستمزد بود. در شرکتی در هولر حدود ۲ هفته اعتصاب کارگری انجام گرفت. صاحب این شرکت می خواست ۱۵ نفر کارگر را اخراج کند. این اعتصاب نگذاشت این کار انجام گیرد. حکومت کردستان برای حل این مسئله مجبور شد بیاید و با کارگران بحث کند. در نتیجه این اعتصاب کارگران توانستند حتی ۷ دینار هم به حقوق خود اضافه کنند. البته این مسئله بزرگی نیست، اما بهتر از هیچ بود.

کارگران در محل کار خود جلسات و مجامع عمومی برگزار می کنند که با رعایت دموکراسی کارگری انجام می پذیرند. تمام تصمیمات از جمله دستمزد و چگونگی توزیع کمک مالی های رسیده و غیره، در همین مجامع عمومی گرفته می شوند. در بعضی از کارخانه ها کارگران از توزیع عادلانه سود واحدهای تولیدی خود سخن می گویند. بطور کلی خواست های آنها بیشتر در چهارچوب مسائل اقتصادی است تا سیاسی. خواست کنترل بر تولید به طور پراکنده و خیلی کم وجود دارد. ولی نه به صورت یکپارچه و در سطح گسترده. سازمان های کارگری به شکل نطفه ای وجود دارند و در آغاز راه خود هستند. البته کارگران خود به سازمان دهی در محلات کار خود دست می زنند. البته نه به شکل سندیکایی. سندیکاها در گذشته نماینده دولت عراق بودند و به همین دلیل کارگران از سندیکا بدشان می آید. اکنون هم در

همین مجامع عمومی نمایندگان خود را انتخاب کرده و سیاست ها را تعیین می کنند.

س: قبلاً به اتحادیه بیکاران کردستان و تعدادی سازمان های زنان در

کردستان اشاره کردید. ممکن است در مورد آنها بیشتر توضیح دهید؟
ج: اتحادیه بیکاران کردستان در ابتدا به ابتکار نمایندگان چند سازمان کمونیستی و از طریق برگزاری چند جلسه مخفی آغاز شد. این جلسات به نتیجه نرسید و بعد به صورت علنی درآمدند. در این جلسات علنی نمایندگان اتحادیه بیکاران در شهر سلیمانیه و هولر با رأی آزاد شرکت کنندگان انتخاب شدند. اتحادیه بیکاران برای دو شعار محوری مبارزه می کند. کار مناسب برای کارگران و بیمه بیکاری برای بیکاران، که از حکومت کردستان خواسته می شود.

حکومت کردستان در ابتدا می گفت اگر امروز بیکاری وجود دارد به خاطر خصوصیات سیستم سرمایه داری است که همیشه عده زیادی از کارگران در جهان بیکار هستند. بعد گفتند اگر این بیکاری در کردستان وجود دارد به خاطر بحرانی است که بورژوازی عراق به وجود آورده و گریبان خودش را هم گرفته است. و در آخر هم مسئله تحریم اقتصادی عراق بر کردستان را مطرح کردند. در صورتی که مسئله این است که در شرایط تحریم اقتصادی، پول های دیگر و کمک های دارویی و غذاهایی که به کردستان می رسد باید بین مردم تقسیم شود و سعی کنند کارخانه ها را راه بیندازند.

در نتیجه به دلیل وجود بی کاری زیاد و وضعیت بد اقتصادی، اتحادیه بیکاران خیلی سریع توده گیر شد. در ابتدا به دلیل تبلیغات سوء حکومت کردستان کسی از وجود آن اطلاع نداشت، ولی کم کم مردم پی بردند و دسته های ۱۰۰ و یا ۲۰۰ نفری برای ثبت نام و به امید کار و یا بیمه بیکاری به این اتحادیه روی آوردند.

در نتیجه اتحادیه بیکاران به درجه ای از رشد رسید که خطری شود برای حکومت کردستان. در ابتدا سعی کردند مهارش کنند. به مقر آن در سلیمانیه حمله شد.

اخیراً اما، سندیکای کارگران تشکیل شده که نمایندگان ۷ سازمان موجود در جبهه کردستان در آن هستند. کارگران این سندیکا را به رسمیت نمی‌شناسند و دور آن جمع نشده‌اند.

از سازمان‌های دیگر می‌توان به سازمان‌های زنان کردستان اشاره کرد. اینها جمعاً ۴ سازمان هستند. سازمان زنان کردستان که وابسته به حزب دمکرات است. سازمان زنان دیگر که وابسته به اتحادیه میهنی است، جمعیت زنان کردستان که وابسته به حزب کمونیست عراق است و سازمان مستقل کارگران که بیشتر چپ‌ها و کمونیست‌ها در آن هستند که به لحاظ برنامه با سازمان‌های دیگر زنان فرق می‌کند. این سازمان‌ها در مورد اجحافات‌هایی که به زنان می‌شود عکس‌العمل زیادی از خود نشان نمی‌دهند. در کردستان مسائلی از قبیل مذهب، تحصیل، طلاق، ازدواج و حجاب پوشش پدرسالاری را بر خود دارند و حتی بعضاً جنبه قانونی دارند. سازمان مستقل زنان برای تغییر این قوانین تلاش می‌کند.

البته نیروهای اسلامی به حرکات تروریستی از قبیل کشتار مخفی زنان دست می‌زنند و یا در مواردی این‌طور وانمود می‌کنند که به نیابت از طرف شوهر آن زن به کشتن او دست زده‌اند. البته آنها در کردستان به‌طور کلی نتوانسته‌اند برای خود پایگاه بزرگی به دست آورند. اصولاً به لحاظ تاریخی اسلام به کردها تحمیل شده و حتی از زاویه ناسیونالیستی - یعنی اینکه اسلام توسط اعراب آورده شده - هم مردم با اسلام سازگاری ندارند.

اکنون نیروی در حال شکل‌گیری در کردستان است که توسط خود زنان به وجود آمده و برای آزادی و برابری مرد و زن تلاش می‌کند. زنان در جامعه کردستان نقش خود را به نمایش گذاشته‌اند. در دوران شوراهای نمایندگان زن وجود داشت. شغل‌های اداری و غیر اداری در دوران جنگ و حضور فعال در عرصه‌های دیگر جامعه کردستان، زنان را به‌طور طبیعی به این مبارزه می‌کشاند. در کارخانه سیگار سلیمانیه از ۱۷ نفر نماینده شورای کارخانه ۷ نفر آنها زن بودند.

س: چشم انداز کردستان و حکومت آن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟
ج: آینده کردستان در حله اول به چگونگی پیشرفت مبارزه طبقاتی مربوط می‌شود. امروز حکومت بورژوا ناسیونالیستی کردستان دارای قدرت است. اما این قدرت موقتی است و خودشان هم این را به خوبی می‌دانند. به همین دلیل تا کنون دو تا به اصطلاح کابینه عوض کرده‌اند. جلال طالبانی و مسعود بارزانی حتی به حکومت کردستان اعتنایی نمی‌کنند، گرچه نماینده خودشان است. تمام مذاکرات با دولت‌هایی مثل آمریکا و فرانسه را همین دو نفر انجام می‌دهند، نه رئیس حکومت و یا رئیس پارلمان. این‌ها حتی خودشان هم به حکومت حقانیت نداده‌اند و هیچ وقت هم سیاست دراز مدت برای کردستان نداشته‌اند. همیشه یا به عراق نگاه می‌کردند و یا به ترکیه. در کردستان ما هنوز پرچم کردستان نداریم. همان پرچم عراق است. می‌گویند اگر پرچم کردستان بزنیم تمام دولت‌های منطقه و آمریکا علیه ما می‌شوند. به هر حال در کردستان یک جنبش کارگری نطفه‌ای در حال شکل‌گیری است. روند این حرکت به مبارزات کارگران منطقه (عراق و دیگر کشورهای منطقه) قیوم می‌بخشد. در غیاب یک چنین جنبش‌نصیح‌گرفته‌ای، بورژوازی تمام دست‌آوردهای قیام را از کارگران ربوده است. به هر حال امکان آن وجود دارد که ما با یک قیام سراسری در کل عراق روبرو شویم. حرکت‌های متعددی انجام گرفته. مثلاً در شرکت نفت کرکوک که زیر کنترل رژیم بعث است، کارگران مبارزاتی برای بالا بردن سطح دستمزدهای خود کرده‌اند. در شهرهای دیگر عراق حرکات مشابه‌ای انجام گرفته است. به اعتقاد من، برای این که در صورت پیش آمدن وضعیت انقلابی در دوره آتی، یک بار دیگر دست‌آوردهای کارگران از دست نرود، کارگران باید از هم اکنون خود را سازمان داده و سیاست مستقل کارگری خود را نه فقط در عراق، بل که در تمام خاور میانه و بر مبنای یک برنامه انترناسیونالیستی، به پیش برند.

متشکرم

دچارِ محافل کارگری

گزارشی از اعتصاب کارگری در تعمیرگاه وابسته به ایران ناسیونال

بعد از اخراج از کارخانه داروسازی به عنوان کارگر روز مزد سعی کردم در کارخانه‌های دیگر کار پیدا کنم. اما متأسفانه در اکثر جاهایی که ثبت نام کرده بودم جواب منفی دادند. بالاخره در تعمیرگاه اتوموبیل که وابسته به کارخانه ایران ناسیونال بود به عنوان منشی استخدام شدم. در این تعمیرگاه ۸ کارگر کار می‌کردند. دو نفر از آنها در قسمت انبار بودند که یکی از آنها پسر عمه کارفرما بود و به این علت در آنجا کار می‌کرد که مبادا حیف و میلی صورت گیرد. چهار نفر از کارگران به عنوان کارگر فنی بودند. یکی از کارگران که از نظر عقلی ناقص و دچار بیماری صرع بود در آنجا پادویی می‌کرد. او تنها منبع در آمد خانواده‌اش بود. آنها در خیابان قزوین مستأجر بودند و از نظر مالی وضع بسیار بدی داشتند؛ و دیگری کارگری بود که ۶ سال داشت و او نیز پادویی می‌کرد و به گفته کارفرما، در آنجا کار یاد می‌گرفت و ماهانه در حدود ۲۰۰ تومان حقوق می‌گرفت. هر گاه هم بازرسی ناشناس (چون اکثر بازرسان دوستان و نان و نمک خورده گان کارفرما بودند) به آنجا می‌آمد او را مخفی می‌کردند. چون قانوناً (به اصطلاح) برایشان مشکل به وجود می‌آمد؛ و کارگر دیگر خانمی بود که نظافتچی آنجا بود.

کارفرمای آنجا آدم شارلاتان، خوش زبان و کلاهبرداری بود. او در زمان شاه با جور کردن بساط عرق خوری و رشوه به کارمندان ایران ناسیونال در حدود ۱۵ عدد پیکان که هر کدام به مبلغ ۱۰ هزار تومان با درخواست متقاضیان و جور کردن چندین متقاضی قلبی، خریداری کرده بود. و زمان بعد از شاه آنها را به قیمت ده برابر فروخته و در تلاش بود تا بقیه آنها را که متعلق به متقاضیان بود هم بفروش برساند. جواب او هم به متقاضیان این بود که این پیکان‌ها در زمان شاه خریداری شده و پولش پرداخت شده و حالا رژیم جمهوری اسلامی قرارداد را فسخ کرده. که البته این دروغی بیش نبود. یکی از این متقاضیان سبزی فروش دوره گردی بود که ۶ بچه داشت و ممر درآمد آینده‌اش این پیکان بود. او هر روز به آنجا می‌آمد و از کارفرما می‌خواست که پیکانش را تحویل دهد. اما کارفرمای چرب زبان هر بار او را شرمنده می‌کرد. من با تماس با یکی از کارمندان ایران ناسیونال، بعد از مدتی موفق شدم پیکان را از ایران ناسیونال تحویل بگیرم. اما کارفرما بایستی آن را امضاء می‌کرد که پیکان را تحویل گرفته. رئیس آنجا من را تهدید به اخراج کرد و پیکان سبزی فروش با

هزار غر و لند و منت به او تحویل داده شد.

مسائل دیگری نیز در آنجا مطرح بود. از جمله ندادن سود ویژه و عیدی به کارگران. بهانه کارفرما این بود که تعمیرگاه امسال سودی نداشته در صورتی که چندین برابر سود عاید او گردیده بود. به طور مثال، واتر پمپ پیکان که قیمت اصلی اش چهل تومان بود، به علت کمبودش در بازار سیاه به ۴۰۰ و گاه ۵۰۰ تومان فروخته می شد. کارفرما می گفت مقداری عیدی به کارگران خواهد داد، ولی از سود ویژه خبری نخواهد بود. آن روز مثل همیشه که وقت غذا در چاپخانه فکسنی همگی برای خوردن غذا جمع شدیم، سر مسئله ندادن سود ویژه و عیدی با کارگرا بحث شد. من و دو نفر دیگر از کارگرا قرار گذاشتیم بیرون سر این مسئله بیشتر بحث و گفتگو کنیم و تصمیم بگیریم.

دو نفر از کارگرانی که در قسمت فنی کار می کردند، مسائل را خوب می فهمیدند، ما در بیرون از تعمیرگاه سر مسئله صحبت کردیم و قرار شد کارگران اعتصاب کنند. فردای آنروز کارگری که در قسمت گلگیر سازی کار می کرد نزد کارفرما آمد و درخواست سود ویژه کرد. کارفرما مبلغ ناچیز و معین شده ای رابه او پیشنهاد کرد. او به قسمت تعمیرگاه رفت و همگی کارگران با هم در دفتر کارفرما جمع شدند و اعتصاب کردند. کارفرما آنها را تهدید به اخراج کرد. با ادامه چند روزه اعتصاب و عقب افتادن کارها، باتوجه به نزدیک شدن ایام عید، کارفرما مجبور شد مقداری را که راضی نبود به عنوان سود ویژه و عیدی بپردازد. کارگران از این امر خوشحال بودند و در عمل به درستی درک می کردند که همبستگی آنها مهمترین رمز پیروزی شان است.

در رابطه با مشکلات و مسائل کارخانه های مختلف و مبارزات کارگران، اعتصابات کارگری و غیره، جزوه ای در می آمد. اخبار این اعتصاب (اعتصاب کارگران تعمیرگاه) در این جزوه آمده بود و در تعمیرگاه نیز پخش شد. کارگران در رابطه با خبر موثق اعتصاب تعمیرگاه به وجد آمده بودند و حول آن بحث می کردند. کارفرمای آنجا آشفته بود و به من نیز مشکوک شده بود. اما مدرکی در این رابطه نداشت. من نیز در صدد تماس گیری با کارمندان ایران ناسیونال بودم که به عنوان کارگر در آنجا استخدام شوم، اما متأسفانه به علت دستگیر شدن افرادی که من در کارخانه های مختلف با آنها ارتباط داشتم، خبر رسید که بایستی از تهران خارج شوم.

فرزانه

در حاشیه قرار داد غزه - اریحا

قرار داد اخیر "سازمان آزادیبخش فلسطین" (ساف) و دولت اسرائیل، معروف به قرارداد غزه- اریحا که در ۱۳ سپتامبر امسال رسماً در واشنگتن امضاء شد، فصل نوبی در روند مبارزاتی کارگران و زحمتکشان فلسطینی علیه رژیم صهیونیستی اسرائیل گشود.

جناح یاسر عرفات مذاکرات نمایندگان سازمان ساف در کنفرانس صلح را نادیده گرفته و از طریق یک سری مذاکرات پشت پرده که با دولت اسرائیل در نروژ صورت گرفت روی مفاد قرارداد فوق به توافق رسید.

بر طبق این قرارداد، در آغاز، خود گردانی نوار غزه و شهر اریحا در ناحیه غربی رود اردن (کرانه غربی) به ساف محول خواهد شد. پس از آن به تدریج با برقراری نظم اجتماعی در این دو منطقه، بقیه شهرهای کرانه غربی زیر کنترل شورای ملی فلسطین که قرار است از طریق یک انتخابات عمومی ایجاد گردد، در خواهد آمد. بیرون رفتن ارتش اسرائیل از نوار غزه و بقیه مناطق اشغالی و برقراری مناسبات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نوین با فلسطینی ها و دیگر کشورهای منطقه از جمله مفاد دیگر این قرارداد هستند.

در ازای این پیمان، اسرائیل ساف را به عنوان نماینده مردم فلسطین به رسمیت شناخت و در مقابل، ساف هم وجود اسرائیل را به عنوان یک کشور تأیید و رسماً قبول کرد. لازم به یادآوری است که ساف قبلاً در کنفرانس ۱۹۸۸ خود در الجزیره - تحت فشار جناح یاسر عرفات - این حق را برای اسرائیل به رسمیت شناخته و رد هر گونه عملیات نظامی علیه آن را اعلام کرده بود. از زمان شروع این گونه تلاش ها برای دستیابی به راه حلی در رابطه با مسئله فلسطین، این اولین باری است که نتایج این گونه مذاکرات به عینیت یافتن نزدیک شده است.

با تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و به دنبال آن به رسمیت شمردن فوری آن توسط استالین و بالطبع دنبال روی همه "احزاب کمونیست" کشورهای عرب از این سیاست تحت عنوان پشتیبانی از حق خود مختاری و جنبش ملی یهودیان، زمینه های بی اعتبار سازی این احزاب را برای کارگران عرب فراهم ساخت.

پس از برقراری دولت اسرائیل هزاران هزار فلسطینی توسط ارتش اسرائیل از مناطق خود بیرون رانده و مجبور به پناهندگی در دیگر کشورهای منطقه شدند. این

پناهندگان که هیچ گونه نقشی در ساختار تولیدی کشورهای اسکان یافته نداشتند و اکثراً در اردوگاه‌های پناهندگان و در انزوای نسبی از کارگران و دیگر تولید کنندگان بسر می‌بردند، تنها منافع خود را در چهارچوب رها کردن سرزمین های اشغالی خود از وجود نیروهای اسرائیلی و بازگشت به وطن می دیدند. از این رو آنان هیچ گونه تضاد منافی با طبقات حاکم کشورهای عربی، که بهر حال خود به نوعی با رژیم اسرائیل در کشمکش بودند، احساس نمی کردند. مگر در مواقعی که یکی از این طبقات در مخالفت با اهداف ملی آنان قد علم می‌کرد.

تا قبل از شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷، سازمان آزادی بخش فلسطین صرفاً سازمانی بود آفریده برخی دول عربی، و از پایگاه اجتماعی مشخصی بر خوردار نبود. اما پس از ۱۹۶۷ سازمان هایی که تا آن زمان فعالیت چشم گیری نداشتند با استفاده از جو عدم سرخوردگی توده‌های عرب در رابطه با شکست ناشی از جنگ، مبارزه مسلحانه علیه دولت اسرائیل را آغاز کردند. به تدریج سازمان آزادیبخش سابق از صحنه خارج و جای خود را به سازمان جدیدی متشکل از جبهه خلقی آزادیبخش فلسطین به رهبری جرج حبش و جبهه دموکراتیک خلقی آزادیبخش فلسطین به رهبری تایف حواتمه - انشعاب از جناح جرج حبش - و در رأس آن سازمان الفتح به رهبری یاسر عرفات و به عنوان بزرگترین سازمان درون این جنبش، داد. پناهندگان فلسطینی که عمدتاً معیشت خود را از طریق اتکاء به اعاناتی که به صورت کمک مالی و غیره از دول عرب و یا بعضاً از طریق کارهای فصلی و جزئی، تأمین می‌کردند، پایگاه توده‌ای سازمان های فوق در جنبش فلسطین را تشکیل می‌دادند.

غلبه رهبری سازمان الفتح بر کل جنبش مقاومت فلسطین دارای زمینه‌های تاریخی خود است. اولاً این سازمان، در آغاز، استقلال نسبی خود را از دول عربی علی رغم دریافت اعانات بسیار، حفظ کرد. ثانیاً بسیج توده های پناهنده و کانالیزه کردن مبارزات مسلحانه آنان بر علیه رژیم اسرائیل و مطرح کردن خواست نهایی، یعنی تشکیل دولت فلسطین در ناحیه کرانه غربی، آنان را هر چه بیشتر به دور این جریان جمع می‌کرد. ثالثاً الفتح آنچه را در حرف می گفت در عمل اجراء می‌کرد و این در روحیه مبارزاتی پناهندگان اردوگاه های فلسطینی تأثیر زیادی می‌گذاشت. بدین ترتیب کل انرژی توده‌ها در کانالی که به مبارزه علیه دولت اسرائیل و باز پس گرفتن سرزمین های اشغالی محدود می شد، فرار گرفته بود. در حقیقت این تنها نقطه قوت الفتح از زاویه منافع کوتاه مدت توده‌ها بود. لیکن از زاویه دراز مدت آنها این چیزی

به جز تحت الشعاع قرار دادن مبارزه طبقاتی حول مسئله ملی نبود.

رهبری این جریان به هیچ وجه توانائی ارائه یک برنامه انقلابی جهت عبور دادن توده های فلسطینی از پیچ و خم مبارزه سیاسی و اجتماعی در این منطقه را نداشت. سال های سال پناهندگان فلسطینی در کنار توده های مصری، اردنی و لبنانی زندگی کردند بدون کوچکترین دخالتی در امور یکدیگر و بدون هیچ گونه اتحاد مبارزاتی علیه دول ارتجاعی حاکم بر آنان. حتی آن زمان که شرایط عینی اجازه می داد که جنبش فلسطین از پوسته معمول خود خارج شده و در منطقه ای همچون اردن به قدرتی در مقابل حکومت پادشاه اردن تبدیل گردد، سیاست رهبری که همانا عدم دخالت در امور دول عرب بود، انکشاف آن را سد کرده و به دشمن اجازه داد تا با قتل عام بیش از ۱۰ هزار فلسطینی حرکتی که تا مرز ایجاد ارگان های قدرت توده ای در برخی از نواحی اردن، پیش رفته بود را خاموش گرداند. با از میان رفتن گردان اصلی جنبش فلسطین در اردن، الفتح پایگاه توده ای عظیمی را از دست داد. بعد ها همین تراژدی در لبنان و پس از آن در سوریه تکرار شد و هر بار رهبری الفتح پس از متوقف کردن حرکت توده ها به مماشات با ارتجاعی ترین رژیم های منطقه پرداخت.

بدین سان ضرباتی که جنبش توده ای فلسطین توسط رهبری آن متحمل شد به تدریج موازنه قوا را به نفع رژیم های ارتجاعی عرب تغییر داد. عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی با سرازیر کردن پول های کلان به ساف عملاً این سازمان را از طریق جریان رهبری کننده و در رأس آن یاسر عرفات، آلت دست و اسباب سیاست بازی های خود و اسرائیل کردند. به تدریج رشد بوروکراتیزم در این سازمان نصح گرفت و در مقطعی تمام آحاد آن را در بر گرفت. به گفته یکی از نزدیکان یاسر عرفات که اخیراً خود را از روند مذاکرات کنار کشیده است: " تاکنون سازمان آزادیبخشی به پولداری و فاسدی ساف وجود نداشته است."

این بوروکراسی که به شیوه دستگاه دولتی - اما بدون دولت - عمل می کند، اکنون با به وقوع پیوستن قرارداد اخیر فرصتی پیدا کرده تا دولت خود را بنا نهاده و در عمل به این دستگاه بوروکراسی حاضر و آماده رسمیت ببخشد. پیش شرط های ایجاد چنین دولتی توسط رهبری بورژوازی جنبش فلسطین مهیا گردیده است. تأیید موجودیت کشور اسرائیل، کنار گذاشتن مبارزه مسلحانه علیه نیروهای اشغالگر، همزیستی مسالمت آمیز در کنار دشمن و فراموش کردن هدف آزادی فلسطین از جمله محورهای اصلی این پیش شرط ها به شمار می روند.

بوروکراسی حاکم بر سازمان آزادیبخش فلسطین اما، محدودیت های مشخص خود را دارد. از یک طرف رادیکالیزم توده های فلسطینی- و فشارهایی که از طرف آنها به رهبری این سازمان وارد می شود- و از طرف دیگر رژیم های ارتجاعی عرب که منابع مالی این سازمان را تأمین می کنند. شیوه ای که این رهبری برای پیشبرد این مذاکرات اتخاذ کرد نشان می دهد که تصمیم خود را گرفته و با رها کردن منافع توده های فلسطینی جایگاه طبیعی خود که همانا خدمت به بورژوازی فلسطین، عرب و در نهایت اسرائیل است را پیدا کند.

بی شک تحولات متعددی در دهه گذشته به وقوع پیوسته است. اما از مجموعه عواملی که به توافقنامه غزه- اریحا منجر شد می توان به دو عامل مهم اشاره کرد.

۱- حرکت انتفاضه - این حرکت خودانگیخته که از دسامبر ۱۹۸۷ در نوار غزه آغاز گردید علی رغم ناکامی ارتش اسرائیل در خاموش کردن کامل آن معهدا با سرکوب شدیدی مواجه گردیده است. جریان حماس که از طرف رژیم جمهوری اسلامی حمایت می شود رهبری این حرکت را در دست خود گرفته و در حاشیه سیاست بازی های رهبری الفتح به سازماندهی آن مبادرت می ورزد. با برکنار شدن حزب لیکود در اسرائیل و به قدرت رسیدن حزب کارگر به تدریج ژنرال های ارتش اسرائیل که کنترل نوار غزه را از دست خود خارج دیده و مقاومت در آنجا را بی ثمر می پنداشتند، نگرانی خود را از وضعیت موجود ابراز کردند. مضافاً اینکه افکار عمومی در اسرائیل پایان بخشیدن به حضور ارتش در نوار غزه را از حزب کارگر که با شعار صلح خواهی به قدرت رسیده بود، می طلبید. اکنون باید شرایطی مهیا می شد که این حرکت توسط خود رهبران فلسطینی متوقف می شد. با امضاء قرارداد غزه- اریحا این شرایط ایده آل می توانست فراهم گردد. از طرفی رهبری الفتح علی رغم فاصله گیری از این حرکت، اما در معادلات سیاسی و مذاکرات پشت پرده خود با دولت اسرائیل به عنوان حربه ای برای تسریع روند مذاکرات، استفاده می کرد.

علی رغم رد توافقنامه ساف و دولت اسرائیل از طرف رهبران حماس، معهدا در ملاقاتی که بین آنان و نمایندگان ساف در یمن انجام گرفت، آنان اعلام کردند که از هر گونه اعمال تروریستی علیه جناح یاسر عرفات خودداری و همچنین مایلند که در انتخابات آینده شورای ملی فلسطین شرکت کنند. در حال حاضر حدود ۸۰۰ هزار فلسطینی در منطقه نوار غزه در شرایط بسیار بد، زندگی و معیشت می کنند. این خود

شرایط مناسبی است که حماس بتواند به راحتی از نارضایتی آنان جهت پیشبرد اهداف خود استفاده کند.

۲- جنگ خلیج - اشغال کویت توسط ارتش عراق بالطبع تأثیر خود را بر چگونگی رسیدن به چنین قراردادی گذاشت. رهبری ساف برای بدست آوردن اعتبار از دست رفته خود در میان توده های فلسطینی - به ویژه آنان که در مناطق اشغالی و اردن بسر می بردند - و تحت تأثیر تبلیغات ماشین جنگی صدام قرار گرفته بودند، سیاست دفاع از صدام حسین را برگزید. در شرایطی که ارتش اسرائیل به سرکوب وحشیانه مردم مناطق اشغالی ادامه می داد، مشاهده یاسر عرفات در کنار صدام حسین - که موشک های اسکاد خود را به طرف تل آویو شلیک می کرد و قصد پیوند ماجراجویی های نظامی خود و مسئله ملی فلسطینی ها را در سر می پروراند و حتی برای مدت کوتاهی خود را در مقام ناجی مردم فلسطین و مسلمانان جهان جامی زد - توهم آنان به رهبری ساف را دو چندان می کرد.

اما، دفاع عرفات از صدام قماری بیش نبود. قماری که نتیجه آن یک بار دیگر توازن قوا در منطقه را به نفع ارتجاعی ترین رژیم های بورژوازی عرب و زیر سلطه بردن هر چه بیشتر جنبش مقاومت فلسطین به ارمنان آورد.

این در حقیقت همان دو محدوده ای است که رهبری ساف همواره در آن مانورهای خود را انجام داده است. به هر صورت در پرتو تجولات دیگر همچون فروپاشی شوروی و بلوک شرق به طور کلی و تضعیف موقعیت اسرائیل به عنوان مهره اصلی امپریالیزم در خاور میانه و قطع دلارهای عربستان سعودی به ساف و تداوم انتفاضه و ناتوانی ارتش اسرائیل در سرکوب کامل آن، نیاز فوری برای رسیدن به توافق نامه غزه - اریحا را در دستور کار کلیه جناح های ذینفع قرار داد.

در حال حاضر هیچ یک از مفاد قرارداد یا به طور کامل انجام نگرفته و یا اصلاً انجام نگرفته است. ارتش اسرائیل همچنان در نوار غزه و دیگر مناطق اشغالی به سرکوب مردم مشغول است. تنها تعداد معدودی از ۱۳ هزار زندانی سیاسی فلسطینی از زندان های اسرائیل آزاد شده اند. هنوز محدوده شهر اریحا دقیقاً مشخص نگردیده است. مسئله کنترل مرز اردن و مناطقی که قرار است در کرانه غربی به فلسطینی ها واگذار شود، مشخص نشده است. مسئله بازگشت فلسطینی های رانده شده از سرزمین های اشغالی حتی جزء مفاد قرارداد قلمداد نشده است. این در شرایطی است که هر یهودی در هر گوشه دنیا که تصمیم بگیرد به اسرائیل بیاید بلافاصله پس از

ورود به عنوان یک شهروند اسرائیلی شناخته می‌شود و از کنیه، مزایای دولتی از قبیل مسکن، بهداشت، تحصیل و غیره برخوردار می‌گردد. در صورتی که هنوز حتی صحبت چنین حقی برای مردمی که از سرزمین‌های خود رانده شده‌اند در میان نیست. مسئله ایجاد مناطق یهودی نشین در اطراف منطقه اریحا هنوز حل نشده است. از مسئله تعیین تکلیف اورشلیم شرقی صحبتی در میان نیست. در ازای تمام این حقوق داده نشده، اسرائیل تاکنون موافقت آمریکا برای ادامه پرداخت ۳ میلیارد دلار در سال را بدست آورده است. همچنین آمریکا فروش ۸۰ فروند هواپیماهای مدرن و وارد کردن دیگر نیازهای تکنولوژیک به اسرائیل را تضمین کرده است. این تازه در شرایطی است که اسلحه از دست مردم فلسطین گرفته شده، ماشین جنگی صدام حسین کاربرد خود را از دست داده است و قرار داد صلح با مصر و اردن امضاء و به احتمال زیاد با سوریه هم امضاء خواهد شد.

اکنون ابعاد مسئله انقلاب فلسطین به گرفتن حق خودگردانی تقلیل یافته است. در این میان چهره اصلی دول ارتجاعی عرب که تاکنون خود را در پشت این مسئله پنهان کرده بودند برای کارگران و زحمتکشان این منطقه نمایان خواهد شد. این خود خط مستقیم مبارزه میان توده های فلسطینی و عرب علیه طبقات ارتجاعی کشورهای خود، امپریالیزم و رژیم اسرائیل را ترسیم می‌کند.

حق خود گردانی در سرزمین های اشغالی، زیر سلطه رهبری بورژوازی و منحنی همچون رهبری ساف به سرکردگی یاسر عرفات هرگز نمی تواند در راستای منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان فلسطینی باشد. اسرائیلی ها برای مردم فلسطین آرزوی رهبری ای را می‌کردند که بتواند تمام اهداف اولیه سازمان آزادیبخش فلسطین از جمله تشکیل دولت مستقل فلسطینی و حق برگشت برای آوارگان فلسطینی که در مقاطع ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ از سرزمین های خود بیرون رانده شدند را، فراموش کند؛ و اسرائیل را به عنوان تنها قدرت موجود جهت به انقیاد در آوردن فلسطینی‌های مناطق اشغالی به رسمیت بشناسد. رهبری منحنط ساف در نهایت این آرزوی اسرائیل را به واقعیت تبدیل خواهد کرد.

در حال حاضر در شرایطی که کارگران فلسطینی مجبورند با ناژلترین دستمزدها و بطور قاچاقی در مناطق یهودی نشین به کارهای مشقت بار بپردازند، کالاهای اسرائیلی به راحتی در مناطق اشغالی بازار خود را دارد و این بازار در آینده گشایش بیشتری خواهد یافت.

با برداشته شدن تحریم اقتصادی کشورهای عربی راه یابی کالاهای اسرائیلی به کشورهای عربی منطقه از طریق همین مناطق خود گردان با سهولت کامل تأمین خواهد شد و به منبع درآمدی برای تأمین هزینه ارتش اسرائیل تبدیل خواهد شد. در صورت گشایش اقتصادی در مناطق اشغالی و هر گونه سرمایه گذاری اقتصادی اسرائیل در این مناطق، منبع نیروی کار ارزان کارگران فلسطینی و دیگر کشورهای عربی خواهند بود. در پرتو شرایط فوق جناح های چپ درون ساف باید سیاست مماشات با رهبری این سازمان و ارتجاع عرب را رها کرده و به سازماندهی انقلابی توده های فلسطینی روی آورده و با ارائه برنامه ای که بتواند آنان را در مقابل حملات آینده ارتجاع منطقه روی پای خود نگاه دارد، اقدام کنند. علی رغم سازش جناح های ارتجاعی منطقه برای خاموش کردن اعتراضات توده ای، شرایط عینی در خاور میانه بسیار حساس و انفجار آمیز است. در پرتو شرایط عینی بین المللی یاغی گرائی های امپریالیزم در خاور میانه که به نتایج نسیب ایده آلی رسیده، در سوی دیگر، خود خشم توده های محروم را برانگیخته است. در مناطقی همچون عراق، کردستان، نوار غزه و مصر توده های زحمتکش تنفر و انزجار خود را از وضعیت موجود به اشکال گوناگون البته در قالب

کارگران عرب و غیر عرب شایسته شرکت در انقلابی هستند که رهبری آن را خود بندی های آرمانی متفاوت نشان می دهند.

کارگران عرب و غیر عرب شایسته شرکت در انقلابی هستند که رهبری آن را خود بدست داشته باشند و نه نیروهای منحط. جنبش انقلابی باید بتواند حداقل جوابگوی خواست ها و نیازهای کارگران پیشرو و انقلابی در منطقه باشد. پیشروان جنبش انقلابی باید بتوانند با ارائه برنامه ای انقلابی روند پیوند مبارزات کارگران عرب و اسرائیلی را علیه حکومت های ارتجاعی خود، تسریع کنند. باید احساسات ناسیونالیستی توده های عرب و اسرائیلی را که سال هاست از سوی رهبری بورژوا ناسیونالیستی جناح های مختلف در منطقه دامن زده می شود را تبدیل به مبارزه مشخص علیه سرمایه و در جهت تشکیل یک فدراسیون سوسیالیستی در منطقه، کرد. باید بتوان زمینه های اولیه در راه ایجاد حزب پرولتاری انقلابی در سطح منطقه را فراهم آورد.

منوچهر افشار - ۲۰ دسامبر ۱۹۹۳ - لندن

فاشیسم و جنبش کارگری

مقاله زیر بخشی از مقاله‌ای است که نخستین بار در نشریه "کندوکاو"، شماره ۷، بهار ۱۳۵۷، انتشار یافت. قسمت اول این مقاله در شماره قبل دفترها انتشار یافت.
بخش دوم
فاشیسم و بناپارتیزم

ضرورت در هم کوبیدن جنبش کارگری، سرمایه را با مشکل عمده‌ای روبرو ساخت: در شکل "دمکراتیک" حکومت بورژوازی به طور مستقیم ساخت قدرت شرکت دارد. اینان از طریق احزاب، مطبوعات، وسائل ارتباط جمعی، دانشگاه‌ها و فرهنگستان‌ها، ادارات، نظام بانکی و غیره، در این ساخت وارد می‌شوند. حمله فاشیسم به نهاد های کارگری و نابود ساختن آنها به طور ضروری مجموعه نهادهای دمکراتیک را از میان می‌برد.

در شرایط پیش رفته مبارزه اقتصادی کارگران، سرمایه جهت تعطیل هر نشریه کارگری باید به آزادی اندیشه و بیان در کلیت آن حمله کند. جهت غیر قانونی کردن هر اتحادیه کارگری باید اتحادیه‌گرایی در کل را به خطر اندازد. برای از هم پاشاندن هر حزب و گروه طبقه کارگر باید مجموعه احزاب دمکراتیک را در آستانه غیر قانونی شدن قرار دهد. دولتی که دست به چنین عملی می‌زند باید علاوه بر اطمینان به اینکه از پس مبارزه کارگران بر خواهد آمد، به این مسئله نیز واقف باشد که در مرحله‌ای ضروری است احزاب، مطبوعات و نمایندگان "دمکرات" مجلس، اتحادیه‌گرایان بورژوا... را نیز گوشمال دهد. این دولت باید نقشی به طور نسبی مستقل از طبقه حاکم را بازی کند و در حالیکه در نهایت خدمت سرمایه انحصاری را انجام می‌دهد، از بخش عمده افراد طبقه حاکم سلب اختیار کند. تنها با شرط استقلال نسبی انجام چنین عملی ممکن است. بدین سان شکل حکومتی فاشیسم به بناپارتیزم شباهت دارد. اما با آن تمایزی اساسی نیز دارد یعنی دارای پایه توده‌ای است. این تمایز در جهات عمده دیگری نیز به چشم می‌خورد. تروتسکی در مقاله "بناپارتیزم و فاشیسم" می‌گوید: "بناپارتیزم زمان حاضر نمی‌تواند چیزی جز

حکومت سرمایه مالی باشد که بورکراسی، پلیس، ارتش و مطبوعات را رهبری می کند، زمانی بر آنان حکم می راند و زمانی به آنان رشوه می دهد" (۹). در همین مقاله تروتسکی به تمایز ماهوی حکومت سرمایه مالی با شکل کلاسیک بناپارتیزم می پردازد. این تمایز زاده شرایط وجودی و کارکرد های متفاوت است. طبقه کارگر فرانسه در سال های ۵۰-۱۸۴۸ از نظر عینی امکان لازم جهت تسخیر قدرت سیاسی را نداشت. بناپارتیزم در این حالت ایجاد شده بود. در حالیکه در آلمان ۳۳-۱۹۱۸ پرولتاریا از نظر ذهنی (به دلیل بحران رهبری پرولتری و در تقابل روشن و مستقیم با شرط عینی) امکان کافی جهت این تسخیر را نداشت. فاشیزم در این حالت ایجاد شده و ماهیتاً خصلتی متفاوت از بناپارتیزم گرفته است. حزب فاشیست در نهایت چیزی بیش از معرف سیاسی سرمایه انحصاری نبوده و نقش آن بر آوردن خواست های سرمایه در مجموعه دستگاه دولتی و جامعه ملی است. فاشیزم به مثابه واکنش در مقابل واقعیت عینی - صرفاً به واسطه بحران هژمونی طبقه حاکم و مبارزه درونی فراکسیون های آن - نقشی به طور نسبی مستقل یافته و دقیقاً به همین دلیل دامنه استقلالش سخت محدود است. تنها در خدمت سرمایه انحصاری میان فراکسیون های طبقه حاکم بند بازی می کند.

فاشیزم یک بلوک جدید قدرت را از طریق اشکال تازه سازماندهی گسترش می دهد، به عبارت دقیق تر بلوک تاریخی جدیدی را از طریق دستگاه سرکوب خویش ایجاد می کند. بلوکی که به طور دقیق همسوی منافع سرمایه انحصاری است. فاشیزم باید میان فراکسیون های بورژوازی تقسیم نیروی جدیدی ایجاد کند تا مطابق آن سلطه اقتصادی سرمایه بزرگ بر سطح جامعه بر قرار گردد. به دلیل این نقش فاشیزم آن را صرفاً "سلطه سرمایه مالی" خواندن خطاست.

ظهور فاشیزم راه حلی بر بحران درونی سرمایه داری است. تزه های کنگره لیون به فاشیزم به مثابه تعادل دهنده به تقسیم نیرو میان فراکسیون های بورژوازی برخورد کرده اند: "فاشیزم وحدت ارگانیک میان کلیه نیروهای بورژوازی در اختیار یک ارگانیزم واحد سیاسی محسوب می شود" (۱۰).

بحث در مورد مناسبت فاشیزم و بناپارتیزم توسط تالهیمر (هم رزم روزا لوکزامبورگ، که در سال ۱۹۲۹ از حزب کمونیست آلمان اخراج شد) در

تقابل با نظریه رسمی کمیترون ارائه شده است. وی نظریه خود را مستقیماً بر مبنای تحلیل مارکس از بناپارتیزم استوار نموده و معتقد است که بورژوازی آلمان جهت تضمین حاکمیت اجتماعی خود قدرت سیاسی را به رژیم فاشیستی سپرده که در تحلیل نهایی از نظر محتوای اجتماعی خود بورژوایی است. لیکن می تواند خصلت "میان طبقاتی" داشته باشد (۱۱). تالهایمر تفاوت این دو را چنین می بیند که رشد استقلال دستگاه دولتی در بناپارتیزم طریق "ستی" فشار بر طبقه کارگر را به همراه دارد، در حالی که این رشد در فاشیزم تخریب تمامی نهادهای طبقه کارگر را موجب می شود. علی رغم این واقعیت که بحث تالهایمر یاری عمده ای به شناخت فاشیزم می دهد، این نکته که او نتوانسته است رشد فاشیزم را بر مبنای بحران رهبری پرولتاریا بررسی کند باعث شده که در مقایسه صوری خود میان فاشیزم و بناپارتیزم به عدم قابلیت پرولتاریا در رهبری ایمان آورد. به این ترتیب تالهایمر نتایج غلطی از بحث خود گرفت و نتوانست راه حل علمی پیش پای پرولتاریا بگذارد.

از سوی دیگر تأکید افراطی بر جنبه استقلال حکومت فاشیستی خطاست. پولاک و هورک هایمر از نویسندگان سرشناس مکتب فرانکفورت به چنین اشکالی دچار آمده اند. هر دو در سال های دهه چهل سلطه فاشیست ها را کنترل دولت بر صنعت بزرگ، ارتش و حزب دیدند و از این رو فاشیزم را سرمایه داری دولتی خواندند (۱۲). این پدیده به گمان آنها دارای پنج جنبه است:

- ۱) سرمایه خصوصی را در تمام زمینه ها عقب زده؛
 - ۲) دولت را مأمور اجرای مهمترین کارکرد های سرمایه خصوصی کرده؛
 - ۳) به برخی واقعیات سرمایه داری کلاسیک چون فروش نیروی کار و سودجویی اهمیت کلیدی داده؛
 - ۴) به هیچ رو شکلی از سوسیالیزم محسوب نمی شود؛
 - ۵) به مسائل سیاسی در قیاس با مسائل اقتصادی الویت داده است.
- فروض اصلی نظریه دو جنبه نخست می باشند که هر دو از پایه خطا هستند. در عمل نه نازی های آلمان و نه فاشیست های ایتالیا هرگز مالکیت خصوصی را عقب نزدند و در زمینه تولید نقش مستقلی ایفاء نکردند. تروتسکی پنج سال قبل از این که پولاک نظریه اش را ارائه کند در پاسخ به کسانی که

مشابه عقیده او را عنوان می‌کردند (تروتسکی آنها را دولت گرامی خواند) گفته: "دولت فاشیستی صاحب کارخانه ها نیست. بل که صرفاً یک میانجی میان صاحبان آنهاست" (۱۳).

فاشیزم و جامعه سیاسی

دیدیم که فاشیزم قبل از هر چیز باید به مثابه یک جنبش توده‌ای مورد بررسی قرار گیرد، تنها پس از تحلیل این واقعیت می‌توان آن را به مثابه یکی از نهاد های جامعه سیاسی مورد بررسی قرار داد. یعنی آن را چون شکل حکومتی، گروه یا حزب مطالعه کرد.

رابطه میان شکل حکومتی فاشیزم و جنبش توده‌ای فاشیستی رابطه‌ای ارگانیک و مستقیم است. وجود اولی صرفاً به وجود دومی وابسته است. به عبارت بهتر نمی‌توان فاشیست ها را در رأس قوه مجریه دید بدون اینکه جنبش توده‌ای ارتجایی خرده بورژوا در حال تکوین باشد. در حالی که میان احزاب و گروهک های فاشیستی با این جنبش رابطه‌ای متفاوت برقرار است. امروز در جهان احزاب فاشیستی گوناگونی وجود دارند که هیچ یک از کوچک ترین پایه توده‌ای برخوردار نیستند. آنها را به سادگی می‌توان فاشیست خواند. تمامی مشخصه‌های اصلی پیدایش حزب فاشیست ایتالیا یا ناسیونال سوسیالیسم آلمان نزد آنها مشاهده می‌شود. اینها بدون برنامه و استراتژی معین در تخاصم با پرولتاریا و احزاب این طبقه (به ویژه احزاب انقلابی کارگری) ایجاد شده‌اند و رابطه روشن با سرمایه انحصاری دارند.

دارای ایدئولوژی فاشیستی هستند، ضد یهود، ناسیونالیست و نژادپرست اند (در مورد آخر در اروپا به صورت دشمنی با کارگران مهاجر آسیائی و آفریقائی مشاهده می‌شود). فاشیست‌ها در انگلستان عضو یک گروه معین و در فرانسه و ایتالیا و آلمان عضو گروه‌های متعدد که با هم در رابطه‌اند، می‌باشند و در اسپانیا به طور سنتی گرد فالانژیست‌ها و در پرتغال گرد شخصیت‌های نظامی دست راستی جمع شده‌اند. این گروهک ها با رشته‌های معینی با احزاب دست راستی

بورژوائی ارتباط یافته‌اند. مثلاً در فرانسه یک سندیکای فاشیستی آنها را به گلیست‌ها وصل می‌کند (رابطه میان حزب ژاک شیراک با فاشیست‌ها مدت‌هاست بر ملا شده) در انگلستان از طریق حوزه‌های انتخاباتی با حزب محافظه کار در تماس‌اند، در اسپانیا به طور مستقیم در ارتش و پلیس دست دارند و غیره.

اما باید دانست که میان گروهک‌های فاشیستی و جنبش توده‌ای فاشیزم تفاوت بسیار است. این همان تفاوتی است که میان عملکرد حزب نازی با گروه‌های ارتجاعی که پس از شکست انقلاب‌های کارگری ۲۳-۱۹۱۸ در اروپا ایجاد شده بودند، موجود بود. علی‌رغم این مسئله که برخی از این گروه‌ها را می‌توان فاشیست خواند (لژیون میکائیل در رومانی، گروه صلیب درون ارتش سفید مجارستان و...) هیچ یک موجد دولت فاشیستی به معنای دقیق کلمه نشدند. وقتی گاردهای سفید مجارستان حکومت هورتنی را ایجاد کردند، این حکومت حتی از جانب افرادی که داخل کمینترن فاشیست خوانده شدند. کلارا زتکین در گزارش خود به سومین پلنوم کمینترن (ژوئن ۱۹۲۳) به درستی یادآور شد که: "فاشیزم به کلی از دیکتاتوری هورتنی در مجارستان متمایز است... آن را به هیچ وجه نمی‌توان کینه توزی بورژوازی علیه پرولتاریای مبارز دانست. به طور عینی و تاریخی فاشیزم بیش از هر چیز خواهان مجازات پرولتاریاست" (۱۴). در اسپانیا دیکتاتوری خوزه پریمود ریورا که تکیه به اشرافیت سنتی و سرمایه داشت را به هیچ وجه نمی‌توان حکومت فاشیستی خواند، چرا که به قول تروتسکی "بر بنیاد واکنش توده‌های خرده بورژوا استوار نشده بود". اما همانطور که تروتسکی اشاره کرده می‌توان دید "اسپانیا به همان طریقی رفت که ایتالیا از ۱۹-۱۹۱۸ در آن راه سپرده بود، غلیان، اعتصاب‌ها، اعتصاب عمومی، اشغال کارخانه‌ها فقدان رهبری انقلابی، سقوط جنبش، رشد فاشیزم، دیکتاتوری ضد انقلابی" (۱۵). رشد فاشیزم در اسپانیا به روشنی بیان خیانت تاریخی استالینیزم است. حکومت فرانکو در دفاع از اشرافیت سنتی، سرمایه، منافع ارتش و کلیسای کاتولیک ایجاد شد. در روند جنگ داخلی و

نبرد فرانکو و فلائزیست ها علیه طبقه کارگر تکیه ارتجاع به ارتش بود. ارتشی که پایه در اقشار خرده بورژوازی روستا داشت. سیاست حکومت جبهه خلق (در این باره در قسمت های بعدی مقاله بیشتر بحث خواهد شد) که استالینیست ها در آن شرکت داشتند مخالف با تقسیم زمین میان دهاقین بود، در حالی که تنها تقسیم بلاعوض زمین می توانست پایه توده ای فاشیزم را در میان اقشار خرده بورژوازی روستا از میان ببرد و در عمل سرباز گیری ارتش فرانکو را غیر ممکن سازد. حکومت جبهه خلق حتی در مقابل جنبش خود بخودی دهقانان جهت تقسیم زمین ایستاد. بدین سان دهقان اسپانیائی از این جبهه خلقی که آشکارا علیه منافع وی عمل می کرد روی برتافت و به جانب دشمن رفت که هم هزار وعده می داد و هم پاپ رم او را تقدیس می نمود. جبهه خلق در اسپانیا عامل رشد دهنده فاشیزم شد و برای آن پایه توده ای ایجاد کرد و خود در کوبیدن کمیته های کارگری و واحدهای دهقانی تقسیم زمین، ترور رهبران انقلابی جنبش پرولتری (چون آندره نین) نابود ساختن میلیس ها و ارگان های خود بخودی دفاع کارگری پیشقدم شد، عاقبت طبقه کارگر را بدون اسلحه، پراکنده و مأیوس به دست قصاب سپرد.

پیش از ختم بحث در مناسبت فاشیزم و جامعه سیاسی باید به یکی از مهمترین عناصر دولت فاشیستی یعنی دستگاه تولید اختناق دولتی آن اشاره کرد. تاسکا یکی از رهبران حزب سوسیالیست ایتالیا سال های جنگ امپریالیستی و از رهبران جناح راست حزب کمونیست ایتالیا در کتاب خود "تولد فاشیزم" مسئله جالبی را مطرح می کند. او نشان می دهد که نزد فاشیست ها تاکتیک مهم است. آنها فاقد برنامه می باشند، مسئله صرفاً تسخیر قدرت سیاسی و پس از آن حفظ این قدرت است. نقش سازماندهی نظامی و پلیسی به همین دلیل در آن کلیدی است (۱۶). علی رغم اینکه تاسکا از طرح این بحث جالب نتیجه غلط می گیرد مبنی بر اینکه فاشیزم را نمی توان از طریق "تاکتیک های توده ای" و نقش خرده بورژوازی شناخت اما، اهمیت بحث وی به واسطه روشن نمودن یکی از مهمترین ریشه های کارآئی

دستگاه اختناق فاشیستی باقی می ماند. موسولینی خود مسئله نداشتن استراتژی را چنین بیان کرده: "برنامه ما خیلی سراسر است، ما می خواهیم به ایتالیا حکومت کنیم، این همه از ما در باره برنامه می پرسند، برنامه زیاد ارائه شده اما نجات ایتالیا در آن نیست، در آدم ها و اراده قوی است" (۱۷).

می توان گفت فقدان برنامه صحیح و کارآ- برنامه ای که مسائل کلیدی زندگی اقتصادی طبقه حاکم را حل نماید، همواره یکی از دلایل تقویت دستگاه اختناق دولتی بوده است. صرفاً مورد فاشیزم دلیل بر اثبات این نکته نیست، بل که نمونه های دیگری می توان ذکر کرد: رشد دستگاه پلیسی استالین همزمان با سردرگمی بوروکرات ها در مقابل مسئله صنعتی شدن سریع و مسئله کشاورزی بود. یا در سال های اخیر شکست برنامه های اقتصادی دولت های سرمایه داری اروپا به طور روشن دستگاه اختناق دولتی را رشد داده است.

ادامه دارد

یادداشت ها:

- ۹- تروتسکی - مبارزه علیه فاشیزم در آلمان
- ۱۰- گرامشی - فاشیزم
- ۱۱- تالهایمر - فاشیزم و سرمایه داری
- ۱۲- جهت مطالعه دقیق بحث درونی مکتب فرانکفورت در مورد فاشیزم به فصل پنجم کتاب "تصورات دیالکتیکی" اثر م. جی رجوع کنید.
- ۱۳- تروتسکی - انقلابی که به آن خیانت شد.
(به فارسی موجود است - نشر کارگری سوسیالیستی)
- ۱۴- پولانزاس - فاشیزم و دیکتاتوری
- ۱۵- تروتسکی - انقلاب اسپانیا
- ۱۶- تاسکا - تولد فاشیزم
- ۱۷- مانهم - ایدئولوژی و اتوبی

چرا "سر معمار" حق تقدم می خواهد؟

در مورد حزب پیشتاز انقلابی

در شماره ۱۸ "دفترهای کارگری سوسیالیستی" (دفترها)، مقاله‌ای تحت عنوان "خشت اول چون نهد معمار! کج، تا ثریا می رود دیوار کج" با امضاء رفیق یداله منتشر شد. این مقاله به ظاهر پاسخی بود به نقد رضوی به برداشت این رفیق از "حزب کارگران کمونیست"، مندرج در شماره ۱۴ دفترها. قبل از هر چیزی باید ذکر کنم که او در تیتراژ مقاله خود پس از کلمه "معمار" علامت تعجب (!) گذاشته است. اگر این علامت خطای قلمی نباشد به این منظور است که رضوی نه تنها دیوار را کج بنا می نهد که حتی یک "معمار" واقعی هم نیست! قبول. اما، بر خلاف ایشان ما رفیق یداله را نه تنها به معماری که به "سر معمار" هم می پذیریم! حال بحث بر سر اینست که چرا این "سر معمار" در یک حزب کارگری حق تقدم می خواهد؟

برای اینکه سوء تفاهمی پیش نیاید بار دیگر موضع این رفیق را - در باره حزبی که می خواهد بسازد - از مقاله خود او نقل قول می کنیم. به اعتقاد او دو نوع حزب وجود دارد، یکی "حزب کمونیست کارگری" است که عمدتاً متشکل از "روشنفکران انقلابی و کمونیست" و کلمه "کارگری" را هم بدنبال دارد - در این حزب "روشنفکران انقلابی مسئولیت کارها را بعهده دارند و تقدم با آنهاست و کارگران مجری دستورات و نظرات آنها خواهند بود." و حزب دیگر (مطلوب رفیق یداله)، "حزب کارگران کمونیست" است که "متعلق به کارگران... است که در تولید و توزیع نقش مستقیم دارند و (در آن) تقدم... با کارگران است." (مقاله "حزب به زبان ساده" - نشریه "کارگر تبعیدی"، شماره ۱۸ - دیماه ۱۳۷۱ - تأکید از ماست). در مقاله اخیر نیز او همین مسئله را تأکید می کند (رجوع شود به "دفترهای کارگری سوسیالیستی"، شماره ۱۸). به عبارت دیگر مسئله او اینست که در درون یک حزب کارگری، حضور روشنفکران بلا ایراد است به شرطی که تقدم با کارگران باشد. این

مسئله‌ای بود که ما نیز، از خواندن مقاله قبلی او درک کردیم و پاسخ آن را دادیم، اما او ما را متهم به این کرده که مطلب وی را خوب ادا نکرده و یا درست درک نکرده‌ایم و فقط "دوست داشته‌ایم" حرفی "علیه وی بنویسیم (گویا کار بهتری نداریم که انجام دهیم).

اگر قبول کنیم مسئله رفیق یداله اینبار خوب درک شده باشد، باید ذکر کنیم که با حزب پیشنهادی او مخالف هستیم. این قبیل حزب‌ها را در تاریخ زیاد دیده‌ایم و همه به انحراف کشیده شده‌اند و منافع طبقه کارگر را (به نام طبقه کارگر و حفظ حق تقدم برای کارگران) زیر پا گذاشته‌اند. کارگران کمونیست بایستی به دنبال حزب دیگری باشند (حزب پیشتاز انقلابی) - پیشنهاد رفیق یداله آن روی سکه احزاب سنتی است که وی به آنها انتقاد دارد. حال قبل از توضیح در مورد مفهوم حزب پیشتاز انقلابی، می‌پردازم به ایرادات روش بر خورد او در مورد "حزب کارگران کمونیست".

به نظر می‌رسد که تنها اختلاف اساسی رفیق یداله با "حزب کمونیست کارگری" (یا احزاب نظیر آن)، اینست که در این احزاب حق تقدم با روشنفکران است. یعنی اگر این روشنفکران، اکثریت را به کارگران دهند و نام حزب خود را به "حزب کارگران کمونیست" تغییر دهند، و همچنین اگر از او دعوت کنند که به سمت رهبری این حزب ارتقاء یابد، او مسئله‌ای نخواهد داشت و به آن حزب خواهد پیوست. این پیشنهاد شاید ایده آل او باشد، اما این روش بر خورد، چند ایراد اساسی دارد:

کم بها دادن به اهمیت برنامه حزب

رفیق یداله در بحث خود فقط به ترکیب اعضای یک حزب تأکید می‌کند و هیچ اشاره‌ای به برنامه آن نمی‌کند. تمام نکات برنامه‌ای هم که توسط او در مقاله‌اش طرح می‌شود، مورد پذیرش همه احزاب مختلف کمونیستی می‌باشد ("آسایش و رفاه اجتماعی برای عموم مردم" و "آزادی و برابری" و غیره - رجوع شود به مقاله "حزب بزبان ساده"). بسیاری از احزاب کارگری هستند که حق تقدم هم به کارگران می‌دهند و از تمام

خواست‌های رفیق یداله دفاع می‌کنند و به "ایدئولوژی مارکس" هم معتقدند، اما برنامهٔ رفرمیستی دارند و به طبقه کارگر پشت می‌کنند. برای مثال تمام احزاب "سوسیال دمکرات" فعلی اروپایی و یا "حزب کارگر" انگلستان.

بہتر بود این رفیق بجای آغاز از حق تقدم کارگران بر روشنفکران در درون یک تشکل، از برنامهٔ آن حزب شروع می‌کرد. اعضای یک حزب کارگری باید پیرامون یک برنامه انقلابی/انتقالی جمع شوند. برنامه‌ای که نه تنها مسئلهٔ سرنگونی رژیم را در دستور روز قرار دهد که حکومت آتی را (حکومت کارگران و دهقانان) را نیز تعیین کند. کارگران کمونیست باید در قدم اول حزبی را پایه بگذارند که برنامهٔ انقلابی داشته باشد و نه رفرمیستی. اینکه اعضای این حزب در چه خانواده‌ای به دنیا آمده اند (کارگر و یا طبقه مرفه) آنقدرها اهمیت ندارد تا برنامه‌ای که آن حزب برای انقلاب آتی و ساختن جامعه سوسیالیستی می‌خواهد پیاده کند.

تشدید افتراق بین "کارگر" و "روشنفکر"

درست است که هر برنامه انقلابی الزاماً بدون اعضای صالح که مجری آن باشند به خودی خود تحقق نمی‌یابد. و اینهم صحیح است که بهترین و مبارزترین افراد باید از درون طبقه کارگر بیرون آمده باشند - چون که در نهایت آنها هستند که فشارهای اجتماعی را با پوست و استخوان احساس کرده‌اند. و این بحث هم وارد است که اکثریت این حزب باید در دست بهترین عناصر و رزمنده ترین افراد کارگر باشد. اما از این مفروضات نمی‌توانیم به یک فرمول عام برسیم که در هر حزب کمونیستی باید حق تقدم - به هر بها (حتی مصنوعاً) - با کارگران باشد!

قبل از پرداختن به مسئله "کارگر" و "روشنفکر" در درون یک حزب کمونیست، باید روشن شود کلمهٔ "حق تقدم" چه معنایی دارد؟ منظور رفیق یداله ناروشن است، اما در سیاست، داشتن حق تقدم فقط یک مفهوم دارد و آنهم اینست که افرادی (و یا یک شخص) که دارای حق تقدم است، از حق تصمیم‌گیری در مورد سیاست‌های آن تشکل بر خوردار است (توضیحات در مورد حق تقدم "عابرین" و "خانم‌ها" در مقالهٔ

رفیق یداله مفهوم درستی نمی‌دهد - در سیاست تعارفات وجود ندارند). اگر منظور چنین باشد، یعنی اینکه کارگران کمونیست یک حزب، چه در اکثریت و چه در اقلیت، باید نقش تعیین کننده در تصمیم گیری داشته باشند - ما هم با این موافقیم، اما به یک شرط و آنهم اینست که آن کارگران از خود قابلیت و جدیت کافی را برای اخذ این مقام نشان داده باشند و از سایر اعضای غیر کارگر حزب آبدیده تر باشند. والا در این حزب افراد صاحب امتیاز بی عمل و پر مدعا بوجود می آیند که حیات آن را به خطر می اندازند.

و یا از طرف دیگر، اگر در یک حزب که اکثر آنهم از کارگران تشکیل شده است، اقلیتی از سابقه غیر کارگری، بهتر و مصمم تر و پیگیر تر از کارگران فعالیت کنند تکلیف چیست؟ آیا باید به آنان بگوییم که: "از آنجا که شما در یک خانواده کارگری زاده نشده اید و یا در کارخانه کار نکرده اید - حتی اگر بهترین عناصر این حزب هستید - باید در تصمیم گیری شرکت نکنید و یا در آن نقش تعیین کننده نداشته باشید؟!" و در مقابل به کسانی که هیچ نقشی ندارند (چه در سطح تحریری و چه تشکیلاتی) اما کارگر زاده بوده اند و یا در کارخانه کار کرده اند، می باید حق تقدم داد؟ این چه استدلالی است؟ رفیق یداله در واقع دچار همان انحرافات گروه های سنتی شده است - با این تفاوت که به آنها می گوید: "شما تا کنون در حزب کمونیست حکومت کرده اید و حال نوبت ماست که حکومت کنیم!". در صورتی که از دیدگاه یک کارگر کمونیست، هر نوع امتیاز دهی و امتیاز گیری بر اساس روابط غیر سیاسی مردود است. ما از رفیق یداله سؤال می کنیم که کارگرانی که خود در واقع خواهان لغو هر گونه امتیازی در جامعه هستند چگونه می خواهند در حزب خود افراد صاحب امتیاز ایجاد کنند؟ و آیا این روش از کار، عکس برگردان روش کار غیر اصولی سازمان های سنتی که رفیق یداله آنها را "حزب کمونیست کارگری" می نامد، نیست؟

بحث "کارگر" و "روشنفکر" کمونیست هم بحثی است که بازدهای جز ایجاد افتراق و دو دستگی در درون یک تشکیلات نخواهد داشت. معیار ما این باید باشد که چه فردی از اعضای یک حزب، برنامه آنها در

عمل به بهترین، راسخ ترین وجهی پیاده می کند و چه کسی بطور جدی، با تعهد و با انضباط کار سیاسی می کند. اگر این نوع افراد از سابقه روشنفکران باشند، بر اساس چه استدلال منطقی ای می توان آنها را به علت سابقه خانوادگی شان تنبیه کرد و حق تقدم به آنان نداد؟ و اگر اکثر کارگران عضو آن حزب به علل مختلف، کار پیگیر حزبی انجام ندهند چگونه می توان به آنها حق تقدم داد؟ چگونه می توان فعالینی را در درون یک حزب جای داد، اما به علت سابقه آنها در تصمیم گیری شرکتشان نداد؟ بدیهی است که اگر چنین شود این روشنفکران کمونیست در درون این حزب باقی نخواهند ماند. و دو دستگی و افتراق بوجود می آید.

اما در واقع نظر رفیق بداله اینست که "روشنفکران" جایی در "حزب کارگران کمونیست" نبایستی داشته باشند، و دعوت آنها به حزب فقط یک تعارف است (مثال خود ایشان در مقاله اش به بهترین شکل طرز بر خورد او را در مورد رابطه کارگران و روشنفکران نشان می دهد. او در توضیح مسئله حق تقدم می گوید "وقتی می گویند حق تقدم با خانمهاست. یعنی اول خانمها بعد آقایان!". ما از این رفیق سؤال می کنیم که اگر کسی زن و مرد را مساوی بداند و حق تقدم را فقط به کسی که قابلیت آنها دارد بدهد چه؟ حق تقدم، زمانی طرح می شود که کسی بخواهد تبعیض قائل شود، والا طبیعتاً حق تقدم را افرادی کسب می کنند که برای آن حق تقدم زحمت کشیده و سایرین آن زحمات را به رسمیت شناخته باشند. سایر حق تقدم ها فقط باند بازی و حق ویژه قائل شدن است - که جنبش کارگری و کمونیستی واقعی نسبت به آنها بیگانه است.

در واقع منظور رفیق بداله اینست که - صرفنظر از قابلیت سیاسی، پر کاری، تعهد، جدیت و انضباط - یک عضو کارگر یک کارگر است و حزب کارگران کمونیست حزب آنان است و بایستی آنان صاحب امتیاز باشند (و یا حق تقدم داشته باشند) - سایرین هم اگر خواستند در این حزب باقی بمانند بایستی این اصل را بپذیرند. بدیهی است که پس از حذف "روشنفکران" از حزب، حتماً نوبت تبعیض میان کارگران "فارس" و "غیر فارس" می رسد! این روش از کار، نهایتاً نوعی دیکتاتوری شخصی در درون تشکل بوجود آورده که آن حزب را نهایتاً به انحطاط خواهد کشاند.

حق تقدم خواستن رفیق یداله در واقع ایجاد موقعیت ویژه برای عده‌ای خاص است و بس! این در واقع ریشه‌های اولیه ظهور بوروکراسی در جنبش کارگری است.

بی توجه‌ای به اهمیت "حزب پیشتاز انقلابی"

رفیق یداله در مقاله خود مفهوم "حزب پیشتاز انقلابی" را به مضحکه می‌کشد. و به ظاهر با خواندن بحث نویسنده دچار "ابهام" و "سردرگمی" شده است. و معنی دقیق حزب پیشنهادی نویسنده را "نمی‌فهمد". و از نویسنده می‌خواهد که "ابهام و سردرگمی بوجود نیامورد و بر اساس "فرضیات خود آن مطالب را پایه‌گذاری" نکند. او ادعا می‌کند که در "مفاهیم مارکسیستی" فقط یک "حزب کمونیست" وجود دارد و اگر عده‌ای تشکیلاتی بوجود آوردند که در چارچوب این تعاریف نمی‌گنجد آن تشکیلات دیگری است". و اما آن "حزب کمونیست" مد نظر او کدامست؟ حزبی است که "تقدم" با کارگران است. حزبی که نهایتاً به بوروکراسی و عده‌ای صاحب امتیاز در رأس آن تبدیل می‌شود. چنین حزبی را او "حزب کمونیست" می‌داند و سایر احزاب را "تقلبی" (مانند یک "اسکناس تقلبی"). در نتیجه حزب پیشتاز انقلابی را به باد تمسخر می‌گیرد.

واضح است بحث ما بر سر نام گذاری حزب آتی نیست. بحث مشخصاً بر سر محتوای آن است. بنابراین بار دیگر مفهوم یک حزب پیشتاز انقلابی را بر اساس تجارب جنبش کارگری و به خصوص انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، از دیدگاه خود به اختصار، در زیر می‌آوریم:

۱- حزب پیشتاز انقلابی حزبی است مسلح به برنامه انقلابی/انتقالی. برنامه‌ای که برای رهایی کل طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان و ملیت‌های تحت ستم از یوغ سرمایه‌داری بنا نهاده شده است. برنامه‌ای که از آگاهی امروزی طبقه کارگر آغاز می‌کند و طبقه کارگر را برای تسخیر قدرت آماده می‌کند. برنامه‌ای که پلی است مابین مسائل امروزی طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی. احزابی که برنامه انقلابی برای سرنگونی کل نظام سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با دولت کارگری را ندارند، هیچگاه به

یک حزب واقعی کارگری تبدیل نخواهند شد.

۲- فعالین و اعضای این حزب به دور برنامه حزب، گرد آمده و بطور متشکل و منضبط و جدی سیاست های تعیین شده را در کل جنبش کارگری به آزمایش گذاشته و کوشش می کنند که کل طبقه کارگر، زحمتکشان و سایر متحدین طبقه کارگر را به آن برنامه متقاعد کنند. این اعضاء از سابقه های مختلف به دور هم جمع می شوند: کارگر، روشنفکر، ملیت تحت ستم، سرباز و غیره. فعالین این حزب بر اساس فعالیت و جدیت و تجربه جایگاه های تشکیلاتی را در درون این حزب پیدا می کنند.

در وهله اول این حزب از ترکیب و اتحاد دو بخش از مبارزین جنبش کارگری بوجود می آید: پیشروی کارگری (رزمندگان پیگیر و یا قشر پیشروی کارگران- کارگرانی که در صف مقدم مبارزات جنبش کارگری قرار گرفته و تجربه بیشتری از کارگران عادی دارند) و پیشگام انقلابی (روشنفکران انقلابی که از سابقه کارگری الزاماً نیستند اما، در عمل نشان داده اند در خدمت جنبش کارگری قرار گرفته اند). ترکیب این دو بخش ضروری است. تقدم یکی بر دیگری غیر اصولی است. وحدت و ادغام این دو بخش لازمه تشکیل یک حزب کارگری است. مفهوم حزب کارگری این نیست که فقط کارگران در آن جای دارند. مفهوم آن اینست که مدافعان عملی برنامه رهایی طبقه کارگر از بنیاد گذاران آن هستند. تجربه انحطاط حزب کمونیست در شوروی از دهه ۳۰ به بعد را نمی توان نتیجه وجود حزب پیشتاز انقلابی (حزب لنینیستی) دانست- بلکه بایستی دلایل انحطاط آن را جداگانه بررسی کرد. اگر طبیبی بیمار خود را بکشد نمی توان علم طب را محکوم کرد. بایستی علل اشتباه آن طبیب خاص را بررسی کرد.

۳- این حزب در ابتدا- در دوره ما قبل اعتلای مبارزات کارگری - فقط اقلیتی از کل طبقه کارگر را تشکیل می دهد. چون که اکثریت طبقه کارگر الزاماً در هر مقطع از مبارزات طبقاتی در صف مقدم قرار نمی گیرند. نا همگونی ناشی از تبلیغات سرمایه داری در درون طبقه کارگر هم نفوذ می کند و آنان را تحت تأثیر قرار می دهد. در نتیجه، کل

طبقه کارگر الزاماً همیشه حاضر به مبارزه برای رهایی خود نیست. از اینرو در ابتدا بایستی پیشروترین کارگران خود را در یک حزب متشکل کند. تشکیل احزاب "توده‌ای کارگری" - حتی اگر امکان ساختن آن تحت رژیم‌های دیکتاتوری باشد - منجر به انحرافات درونی آن می‌شود (برای نمونه حزب کمونیست برزیل). حزب "توده‌ای" کارگری به مفهوم واقعی آن در دوره اعتلای مبارزات کارگری و پیشا انقلابی شکل می‌گیرد. برای تشکیل حزب توده‌ای، می‌بایستی تدارک دید و آن حزب نهایتاً از درون حزب پیشتاز انقلابی که سال‌ها فعالیت و سازماندهی مبارزات کارگری را بر عهده داشته است، بیرون می‌آید.

۴- از لحاظ درونی حزب پیشتاز انقلابی باید دموکراسی درونی داشته باشد. گرایش‌ها و نظریات مختلف بایستی حق ابراز عقاید خود را داشته باشند. حزبی که صدای مخالفان را خفه کند هرگز به حزب پیشتاز انقلابی تبدیل نخواهد شد. تبعیضات جنسی، ملی، موقعیت اجتماعی خانواده‌گی و غیره در چنین حزبی نباید جایی داشته باشد. اعضای این حزب (چه کارگر، چه روشنفکر، چه زن، چه ملیت تحت ستم، چه سرباز و غیره) همه یکسان هستند و هیچ یک حق ویژه‌ای ندارند. این تنها راه تضمین دموکراسی درونی و جلوگیری از بوروکراسی است.

نکات فوق رؤس اصلی بحثی است که ما در مقاله قبلی هم ارائه دادیم. از رفیق یداله سؤال می‌کنیم که اختلاف او با چنین حزبی چیستند؟ (صرفنظر از نام آن) به کدام یک از نکات فوق ابراد دارد؟ و چرا؟ به مضحکه کشیدن یک بحث جدی در مورد حزب انقلابی فقط یک چیز را نشان می‌دهد و آن اینست که "سر معمار" ما به علل دیگری خواهان حق تقدم است. او حزبی را می‌خواهد که نهایتاً به حزب غیر دموکراتیک، بوروکراتیک و منحط تبدیل خواهد شد. حزبی که به نام طبقه کارگر عده‌ای صاحب امتیاز را در صدر تشکیلات قرار داده و نهایتاً به منافع طبقه کارگر پشت می‌کند.

مهدی رضوی

نوامبر ۱۹۹۳

رفقا و دوستان

هدف اصلی انتشار "دفترهای کارگری سوسیالیستی"، ایجاد یک گرایش انقلابی در درون جنبش کارگری ایران است. گرایشی که با پیوند با پیشروی کارگری، امکان مداخله عملی در جنبش کارگری را فراهم آورده و تدارک مبارزه علیه رژیم سرمایه داری کنونی را - تا سرنگونی نهایی و جایگزینی آن با یک حکومت کارگری - ببیند.

در چند سال گذشته طرفداران این نشریه کوشش کرده اند که در مقابل گرایش های اصلاح طلب و فرصت طلب موجود، بدیلی کارگری سوسیالیستی (در سطح نظری و عملی) ایجاد کنند. طرفداران دفترها، بر این اعتقاد هستند که تنها از طریق مداخله پیگیر نظری، سیاسی و تشکیلاتی است که می توان به ایجاد یک قطب انقلابی به تدارک انقلاب آتی ایران کمک رساند.

اما، فعالین این نشریه هنوز در ابتدای کار خود هستند. برای ادامه فعالیت خود نیاز به کمک های مادی و معنوی کلیه کسانی را دارند که با روش کار و نظریات آن ها توافق عمومی دارند. بر خلاف گروه های موجود که در آمد زیادی در دست داشته و حتی نشریات خود را قادرند مجاناً در اختیار بقیه قرار دهند، فعالین دفترها هیچ درآمدی بجز کمک های طرفداران آن ندارند. برای ادامه انتشار دفترها، بشکل مرتب، به کمک های مادی شما نیاز است. در حد توان ما را یاری دهید!

هیئت مسئولین دفترهای کارگری سوسیالیستی

حساب بانکی:

IRS, NAT WEST BANK

SORT CODE: 60-17-04

A/C NO: 13612271

86 HIGH ST, POTTERS BAR,

HERTS EN6 5AA ENGLAND